

در شبکه های

پیاده


Борис

Леонидович

Пастернак

شاپور احمدی

Шапур Ахмад

Literature	FRIENDS & PARTNERS
	Boris Pasternak (1890 - 1960)

آشنایی

<http://www.poets.org/poet.php/prmPID/364>

شعرها

<http://www.friends-partners.org/friends/culture/literature/20century/pasternak11.html>

درشکه‌های پیاده

بوریس پاسترناک

درشکه‌های پیاده

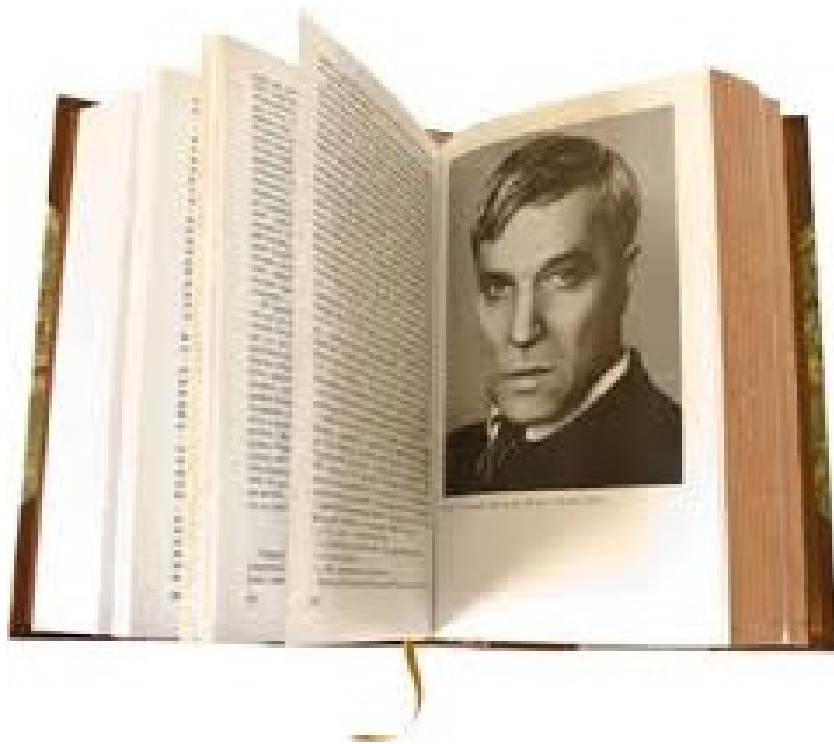
برگردان

شاپور احمدی

نعا

شماره	نام
	آشنایی / ۸
۱	رؤیا / ۱۸
۲	شب زمستانی / ۲۲
۳	بر کشتی بخار / ۲۶
۴	دختر / ۳۲
۵	تپه‌های اسپارو Sparrow / ۳۶
۶	باغ گریان / ۴۰
۷	طوفانی همیشه گذرا / ۴۴
۸	بهار است / ۴۸
۹	مارگاریتا Margarita / ۵۰
۱۰	فرمان / ۵۴
۱۱	آی دل‌بند، با بخارهای گذرنده و ناساز / ۵۸
۱۲	اینجا در کوهستان پژواک‌هایی هست / ۶۲
۱۳	بر واگن‌های زود هنگام / ۶۶
۱۴	به یاد مارینا تسوه‌تایوا / ۷۴
۱۵	هملت / ۸۲
۱۶	باد / ۸۶

۱۷. شب سفید / ۸۸
۱۸. مریم خجسته. / ۹۴
۱۹. مریم خجسته. / ۱۰۰
۲۰. جاده / ۱۰۶
۲۱. هر چیزی را می‌کاوم تا بگیرم / ۱۱۰
۲۲. وقتی هوا روشن می‌شود / ۱۱۶
آماده بودم. باور نمی‌کردم شبگیر / ۱۲۲
شاپور احمدی



در بوکه های زمهریر

آشنایی



آشنایی

بوریس لئونیدویچ پاسترناک Борис Леонидович Пастернак، فرزند ارشد لئونید پاسترناک Leonidovich Pasternak نقاش و رزا کافمن Roza Kaufman پیانونواز، در ۱۸۹۰ در مسکو چشم به جهان گشود. پدرش در آموزشگاهی که براستی خانه‌ی کودکی پاسترناک بود، هنر یاد می‌داد. والدینش همواره با نویسندگان و هنرمندان و روشنفکران دیدارهایی داشتند، از جمله با شاعر هنوز ناشناخته‌ی



راینر ماریا ریلکه Rainer Maria Rilke در ۱۸۹۹، که نوشته‌هایش نفوذ زیادی بر پاسترناک داشتند.

علاوه بر والدینش، تا هنگامی که در ۱۹۰۱ به دبیرستان برود و به تحصیلات کلاسیک بپردازد، معلمان سرخانه آموزگاران وی بودند. خوب نقاشی می‌کرد، اما با پشتگرمی پدرش، نخستین دل بستگی‌اش به زیست گیاهان بود، و دومین موسیقی. با الهام از اسکریابین Scriabin آهنگساز، دوست خانوادگی‌شان، پاسترناک شش سال به

مطالعه‌ی آهنگسازی پرداخت. سه قطعه‌ی پیانو از این سالهای شاعر جوان به جا مانده است.

گرچه گمان می‌کردند که پاسترناک موسیقیدانی حرفه‌ای خواهد شد، او از نداشتن مهارت فنی خود اندیشناک بود. در ۱۹۰۹ هنگامی که به دانشکده‌ی حقوق در دانشگاه مسکو آمد، پیشه‌ی موسیقی را یکسره کناری گذاشت. خیلی زود به فلسفه روی آورد، و گرچه در مسیر کارهای آکادمیک افتاد، اما سرانجام آن را نیز در ۱۹۱۲ کناری گذاشت تا ندای راستین خود را پی گیرد؛ شاعری. هنوز شعر و ترش شور جوانی وی به موسیقی و فلسفه را در بر دارند.

سالهای رو به انقلاب دوران پربار روشنگری و هنر در روسیه بود. از هنگام چرخش قرن، کشور از جنبشی فلسفی و دینی که در آن شاعران سمبولیست نقش رهبری داشتند، به وجد آمده بود. در هنرهای پیشگام روسی به جنبشهای نو در اروپای غربی می‌پیوست؛ با قله‌هایی چون کاندینسکی Kandinsky و چاگال Chagall، نیز اسکریابین و استراوینسکی Stravinsky. الکساندر بلوک شاعر بزرگ قرن بود، رمزگرایی که از قرن پیش بر آمده بود تا نسل بزرگ آنها آخمتاوا Anna Akhmatova، ولادیمیر مایاکوفسکی Vladimir Mayakovsky، اسیپ ماندلشتام Osip Mandelstam، مارینا تسوه‌تایوا Marina Tsvetaeva و پاسترناک را پر و بال دهد.

رخداد جنگ پاسترناک را به کرانه‌ی اکا Oka کشاند، رودخانه‌ای در هشتاد مایلی جنوب روسیه، و نامه‌های این زمانش در شرح اندوه مردم از پیش خبر از تثر و شعر بعدی‌اش می‌دهند. پاسترناک قادر نبود در ارتش خدمت کند، در کودکی از اسبی پایین افتاد و یک پایش از دیگری کوتاهتر شده بود. بیشتر وقتش را بین سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷ در کارخانه‌ای شیمیایی در شرق مسکو به کارمندی می‌گذراند. این ایام کسالت‌بار دور از شهر برایش دورانی پربار بود. پاسترناک دو جلد نظم در سالهای جنگ پرداخت. یکی در ۱۹۱۵ در آتش نابود شد. دیگری را در ۱۹۱۷ به اسم *بر روی مانعها Over the Barriers* منتشر کرد.

در زمان انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷، پاسترناک به مسکو آمد. از هنگام ورودش به مسکو تا انقلاب اکتبر، دو کتاب نوشت، *خوهرم زندگی* *My Sister Life* و مایه‌ها و گونه‌گونیه‌ها *Themes and Variations*، گرچه اوضاع جنگ تا پنج سال مجال نشر به کتابها نداد. پس از *خوهرم زندگی*، تاریخ انتشار ۱۹۲۲، ناگهان پاسترناک در میان نویسندگان نامور زمانه جایگاهی یافت. در سالهای پیش از آن، او سخت به کار ترجمه‌ی نمایشنامه‌های کلئیسیت Kleist و بن جانسن و شعرهای هانس ساچس Hans Sachs، گوته، هاروی Harwegh و اکسپرسیونیستهای آلمانی German Expressionists پرداخت.

پس از انقلاب، همه‌ی روسها ناگزیر بودند یا مهاجرت کنند یا به زندگی با نظام تازه‌ی بلشویکی تن دهند. پاسترناک، که چندان اشتیاقی به انقلاب نداشت، در روسیه ماند، و در مجتمعی پرجمعیت مأوا گرفت. آنا آخمتوا و اسیپ ماندلشتام شاعر نیز ماندگار شدند. اما بیشتر نزدیکان پاسترناک به آلمان رفتند و هیچ‌گاه بازنگشتند. سال ۱۹۲۲ پاسترناک با یوژنیا لوریه Yevgeniya Lurye ازدواج کرد، دانشجوی بنیاد هنر. زوج نیمه‌ی دوم آن سال را با والدینشان در برلن گذراندند؛ این آخرین باری بود که پاسترناک خانواده‌اش را می‌دید، علی‌رغم درخواستهایی که هر ساله برای گرفتن مجوز می‌داد تا آنها را دیدار کند. ۱۹۲۳ پسر دار شدند، اونجی Evgeny. پاسترناک نوشتن شعرهای کوتاه‌اش را در این زمان ادامه داد، اما مانند بسیاری از معاصرانش، دریافتی تراژیک داشت. نظامی که در آن شاعر می‌توانست با اطمینان خاطر کار کند، جای خود را به دنیایی از تباهی و ستیزه سپرد. پاسترناک بر این باور بود که شاعران و هنرمندان در جامعه جایگاه امنی ندارند و تنها مانند بیگانه‌ای می‌زینند. آن‌گاه به موضوعات تاریخی بازگشت، همچون نخستین انقلاب روسیه.



در اواخر سالهای بیست موج تازه‌ای از سرسختی و وحشت پدید آمد. لنین در ۱۹۲۴ درگذشت، و استالین عاقبت در ۱۹۲۸ در نبرد بر سر جانشینی، پیروزمندان، سر بر آورد. تروتسکی را به تبعید فرستادند، و هموردان بالقوه‌ی استالین یکی پس از دیگری محو شدند. چفت و بست‌ی محکم بر شاخه‌های هنر کوبیدند، از جمله جهان ادبیات؛ ناگاه، در ۱۹۳۲، انگاره‌ی رئالیسم سوسیالیستی اعلان شد و نویسندگان شوروی قیم انحصاری بنیادگرایان شدند. سالهای ۱۹۳۰، دوره‌ی اشتراک‌سازی اجباری در کشاورزی شوروی بود، که جمعیت‌های یکپارچه را به هم ریخت، و گسیل فزاینده به اردوگاه‌های بیگاری، و موج تازه رسیده‌ی قحطی پا گرفت. پاسترناک نیک آگاه بود که دورانی بحرانی فرا رسیده است. بسیاری از نویسندگان و هنرمندان به وسوسه‌ی خودکشی گراییدند. پاسترناک باور داشت که، برای شاعر، مهم این بود که به این وسوسه و هراس از آینده بگراید، و یا کار آفرینشگری را ادامه دهد، هنگامی که هنر و حتی جان و وجدان نیز در امان نیستند، نظریه‌ای که پاسترناک در استعاره‌ی «تولد دیگری» بیان کرده است.

پس از مرگ مادر همسرش، سلامتی یوجنیا به خطر افتاد. در مه ۱۹۳۰ شوهرش تلاش کرد تا برای دیداری طولانی از خارج کشور روادید بگیرد، اما موفق نشد. همان زمستان، با کمک دوستی، یوجنیا اجازه گرفت تا برای درمان به خارج برود، پس رهسپار آلمان شد. پاسترناک امید داشت که همسرش پس از آن در پاریس مطالعاتش را ادامه خواهد داد و مسیر هنری‌اش را پی خواهد گرفت، اما خیلی زود به مسکو بازگشت. در همین زمان، پاسترناک دل به زینائیدا نیوهاییوس Zinaida Neuhaus بست، همسر گنریخ نیوهاییوس Genrikh Neuhaus که پاسترناک در تعطیلات تابستانی دیدار کرده بود. شعرهای عاشقانه‌ی تولدی دیگر خطاب به هموست، و ناگاه، در ۱۹۴۳، او دومین همسر پاسترناک می‌شود.

بر خلاف ماندلشتام، پاسترناک بر زمینه‌ای امیدوارانه بار آمده بود. در حالیکه در سالهای دهه‌ی سی موضع یکسره غیرسیاسی نشانه‌ی خطرناک استقلال به شمار می‌آمد، در شعرها و سخنرانیهای پاسترناک همواره از استقلال هنرمند دفاع می‌کرد. او جمله‌ای صریح در دومین چاپ *امان‌نامه Safe Conduct* از وضعیت غیرسیاسی‌اش نگاشت؛ اما منکوب شد. مسئولان تمایل داشتند شعرهایش را منتشر کنند، اما نه تشرش را. پاسترناک در هراس بود از اینکه نظام شوروی او را به هیئت شاعری رسمی در بیاورد، که ناگزیر مخاطرات عمده‌ای را نیز در پی خواهد داشت. عاقبت، پس از دو سخنرانی مجادله‌آمیز در میدانی همگانی و انتشار حلقه‌ای از شعرها به نام «هنرمند The Artist»، رئیس اتحادیه‌ی نویسندگان او را به سبب سخنرانی خود در کنگره‌ی شوروی Congress of Soviets خائن خواند. در آن روزگار پیش رو، پاسترناک دیگر فرا خوانده نمی‌شد تا نقشی فعال در کاروبارهای اجتماعی به عهده بگیرد. با این همه هنوز وی را همگان یکی از شاعران برجسته‌ی زمانه می‌شناختند.

تا ۱۹۵۸ او از عذابی که بر بسیاری از نویسندگان روسیه می‌بارید، کناره می‌گرفت، و در ۱۹۴۳ استالین از او درباره‌ی ره‌آوردهای شاعری ماندلشتام که تازه دستگیر شده بود، نظر خواست. پاسترناک از موقعیتش نیک استفاده نمی‌کرد تا برای مردمی که دستگیر شده بودند، پادرمیانی کند. در طی دادگاههای نمایشی شگفتاور، از نشان دادن هر گونه دادخواستی خودداری می‌کرد تا خود را در مخاطره نیندازد.

پس از تولدی دیگر، پاسترناک برای ده سال شعری ننوشت. در نیمه‌ی دوم دهه‌ی سی، بی‌دست‌آوردی کوشید داستانی بنویسد که بعدها *دکتر ژیواگو Doctor Zhivago* شد. سخت به ترجمه می‌پرداخت، بویژه به ترجمه‌ی شعر گرجستان. به دنبال آن درآمد خوبی به دست آورد، و قادر شد ۱۹۳۶ خانه‌ای در دهکده‌ی نویسندگان خارج از مسکو بخرد، سرای اصلی‌اش برای باقی عمرش. در ۱۹۳۸، پس از برگرداندن هملت شکسپیر، او ناگاه سرودن شعر را آغازید.

در ژوئن ۱۹۴۱، هیتلر به روسیه لشکرکشی کرد. پاسترناک در این دوره سخت می‌نوشت، شعرهایی در وصف جنگ سرود و به ترجمه‌ی *رومئو و ژولیت* و *آنتونی و کلئوپاترا* و *اتللو* و *هنری چهارم* پرداخت. پس ازین پاسترناک برانگیخته شد تا اثر بزرگی به نثر بنویسد، کاری هم پر بار و ناب و هم همگانی، که اندیشه‌های پایدارش در باره‌ی زندگی (آن زیبایی که به هستی روزانه روشنایی می‌بخشد) هنر و سرگذشت، پوشکین، تولستوی، و کتاب مقدس را در بر داشته باشد. در طی جنگ نامه‌هایی از جبهه دریافتی بود که نشان می‌دادند صدایش را مردم ناشناس دوردست شنیده‌اند، و در شعرخوانیهای مسکو گاهی که سطری را از خاطر می‌برد، حضار او را یاری می‌دادند. او نمی‌خواست با انبوه خوانندگان مشتاق پیوند خود را ببرد و مشتاق بود تا از آنچه برایش بسیار مهم بود، با آنها سخن بگوید. ازین رو از زندگی رسمی ادبی برید و بر *دکتر ژیو/گو* متمرکز شد. نیک می‌دانست که داستانی که آزادی و استقلال پیشین را ارج می‌گذارد و به مسیحیت باز می‌گردد، برایش مخاطره‌آمیز خواهد بود.

در ۱۹۴۶ دولت شوروی برنامه‌ی عقیدتی تازه‌ای را آغازید. بسیاری از دوستان پاسترناک را دستگیر کردند. وحشت ادامه یافت و در ایامی که بر سر *دکتر ژیو/گو* کار می‌کرد، بر آن افزوده شد. پدرش در ۱۹۴۵ جان داد، و پسر اول همسرش، آدریان Adrian، پس از پنج سال درد در گذشت، بازمانده‌ی زنی سرسخت و کامیاب. در ۱۹۴۹، پاسترناک با الگا ایوینسکایا Olga Ivinskaya که ۲۲ سال از او کوچکتر بود دیدار کرد و دل به او بست. بسیاری از شعرهای عاشقانه‌ی بعدی‌اش را از او الهام گرفت، و به شکلهای گوناگون همان لارا Laraی *دکتر ژیو/گو* بود. پس از خلاصی‌اش از اردوگاه بیگاری در ۱۹۵۳، تا فرا رسیدن مرگ پاسترناک در کنارش ماند.

برای امرار معاش خود در ایام پس از جنگ، پاسترناک به ترجمه‌ی آثار مهم ادامه داد. در این دوره، چهار قسمت از *دکتر ژیو/گو* یعنی کتاب نخست را، دلخواهانه به مردم سپرد. در ۱۹۵۰ بخشهای پنجم و ششم در آمد، و در پاییز ۱۹۵۲، بخشهایی در باره‌ی پارتیزانها به آن افزود. در همان سال، حمله‌ای قلبی او را به مرگ نزدیک کرد. وی درد را آزادانه و شادمان پذیرفت، و می‌دانست که در زندگی‌اش راستی را برگزیده است، و خانواده‌اش پذیرای مرگش بودند.

در ۱۹۵۶، طرحهایی برای نشر *دکتر ژیو/گو* ریخت و پیدری چاپ آن به تأخیر می‌افتاد. در نوامبر ۱۹۵۷ به روسی آن را فلترینلی میلان، ایتالیا Feltrinelli of Milan, Italy منتشر کرد. در اکتبر ۱۹۵۸، پاسترناک جایزه‌ی نوبل ادبیات را گرفت، به سبب تأیید ارزش و اهمیت *دکتر ژیو/گو*، و بی‌درنگ در واکنش به آن در اتحاد شوروی تفتیش عقاید رسمی شروع شد. در حالیکه او را تبعید یا دستگیر نکرده بودند، نشر ترجمه‌هایش را باز داشتند و از برآوردن مخرج زندگی خود ناتوان شد، و درمانده و مستأصل از توانایی در حفظ استقلال خود. هنوز این لطمه‌ها نظم کارش را به هم نریخته بود. آخرین کتاب کاملش را نوشت، *هنگامی که هوا پاک می‌شود* *When the Weather Clears*، و در تابستان ۱۹۵۹ آغاز به نوشتن *زیبایی ناپیدا* *The Blind Beauty* کرد، نمایشنامه‌ای درباره‌ی هنرمندی برده در دوران سرفمذاری serfdom در روسیه.



در آغاز ۱۹۶۰، تشخیص دادند که مبتلا به سرطان ریه است. حالش وخیم‌تر شد و ناگزیر وی را بستری کردند، و *زیبایی ناپیدا* را ناتمام به جا گذاشت. یک ماه و نیمی زنده ماند بدون از دست دادن هشیاری‌اش، و می‌کوشید خانواده و دوستان و پزشکان و پرستارانش نگران را دلداری دهد. بوریس پاسترناک در شامگاه ۱۳۰ مه درگذشت. در حالیکه مسئولان مرگ او را ندیده می‌گرفتند، چند هزار نفر برای خاکسپاری‌اش به دهکده‌ای که می‌زیست، در خارج از مسکو آمدند.



ورثکفای بیاد

شعرها



۱. رؤیا

در سایه‌روشن پنجره رؤیای پاییز را می‌بینم،
و تو، لولی‌ای در حلقه‌ی دل‌کان،
و مانند کولی‌ای، که از کشتار دست می‌کشد،
قلبم باز می‌گردد تا بر مچت جا بگزیند.

ه‌اما زمان سپری می‌شد، پیر و کر می‌شد. مانند یخی سست
و گدازان، ابریشم کهنه بر صندلیهای راحتی می‌پوسید.
غروبی بر آماسیده در میان باغ رنگامیزی می‌کرد
جام را با اشکهای گلگون و خونی سپتامبر.

1. SON

Mne snilas' osen' v polusvete stekol,
Druz'ya i ty v ih shutovskoj gur'be,
I, kak s nebes dobyvshij krovi sokol,
Spuskalos' serdtse na ruku k tebe.

5No vremya shlo, i starilos', i glohlo,
I pavolokoj ramy serebrya,
Zarya iz sada obdavala stekla
Krovavymi slezami sentyabrya.

1. A DREAM

I dreamt of autumn in the window's twilight,
And you, a tipsy jesters' throng amidst. '
And like a falcon, having stooped to slaughter,
My heart returned to settle on your wrist.

5But time went on, grew old and deaf. Like
thawing
Soft ice old silk decayed on easy chairs.
A bloated sunset from the garden painted
The glass with bloody red September tears.

اما زمان پیر و کر می‌شد. و تو، زرق و برق دار،
ه / آرام ناگاه خاموش شدی. همین هجایی را در هم شکست.
از رؤیابافی بی‌درنگ باز ایستادیم، گرچه در پاسخ
به ناقوسی ناگهان از بانگ افتاده.

و بیدار شدم. ملال‌انگیز همچون پاییز
سپیده‌دم تاریک بود. بادی زورمند بر آمد
ه / تا بر خط افق درختان ناساز غوشه را به چنگ آورد،
آن سان که از میان درشکه‌ای شتابان رشته‌های گاه را.

<p>No vremya shlo i starilos'. I ryhlyj, 10Kak led, treschal i tayal kresel shelk. Vdrug, gromkaya, zapnulas' ty i stihla, I son, kak otzvuk kolokola, smolk.</p> <p>YA probudilsya. Byl, kak osen', temen Rassvet, i veter, udalyayas', nes, 15Kak za vozom beguschij dozhd' solomin, Gryadu beguschih po nebu berez.</p>	<p>But time grew old and deaf. And you, the loud one, 10Quite suddenly were still. This broke a spell. The dreaming ceased at once, as though in answer To an abruptly silenced bell.</p> <p>And I awakened. Dismal as the autumn The dawn was dark. A stronger wind arose 15To chase the racing birchtrees on the skyline, As from a running cart the streams of straws.</p>
--	---

1913, 1928

Translated by Lydia Pasternak Slater

۲. شب زمستانی

روشنایی روز با هیچ ترفند چراغها جان نمی‌گیرد،
سایه‌ها نمی‌توانند تورهای ظلمانی تجلی مسیح Epiphany را بر کشند.
زمستان است بر زمین. دود روشنائیها چندان زورمند نیست
تا ساختمانهای فرو افتاده به یک سو را راست بر آورد.

هکاسه‌ی چراغ‌برق‌ها، سقفهایی مانند کلوچه‌های روغنی؛ کمی نزدیکتر،
سیاه بر سفید، سایه‌ی عمارت، شیب‌دار، خمیده:
این است خانه‌ی مالک، اینجا معلم سرخانه‌ام.
تنها هستم – شاگردم را به بستر فرستاده‌ام.

2. ZIMNYAYA NOCH'

Ne popravit' dnya usil'yami svetilen,
Ne podnyat' tenyam kreschenskih
pokryval.
Na zemle zima, i dym ognej bessilen
Raspriyamt' doma, polegshie vpoval.

5Bulki fonarej i pyshki krysh, i chernym
Po belu v snegu - kosyak osobnyaka:
Eto - barskij dom, i ya v nem
guvernerom.
YA odin - ya spat' uslal uchenika.

2. WINTER NIGHT

Daylight won't be mended by the lamplights'
prowess,
Shadows cannot lift Epiphany's dark veils.
Winter on the earth. The smoke of lights is
powerless
To unbend the buildings fallen down sideways.

5Buns of streetlamps, roofs like oily pancakes;
nearer,
Black on white, a mansion's shadow, slanting,
bent:
It's a landlord's home, I am a tutor here.
I'm alone - I sent my pupil off to bed.

هیچ کس چشم به راه نیست. اما پرده‌ها را خواهم کشید.

۵ / پشته‌ها بر سنگفرش، بر دالان و چمن.

به یاد آر، نفرسای! بخشی از من باش! گواه باش

و مرا قانع کن، باری، که تو و من یکی هستیم.

باز هم، به او می‌اندیشی؟ آنچه اکنون مرا می‌رنجاند، این نیست.

چه کسی به او زمان‌بندیها را گفته است؟ چه کسی او را بر طلب گماشت؟

۵ / آن ورزش منشأ همه‌ی آن همه گرفتاری بود. مدیون او بودم

ازین رو پروایی از سرانجامش نداشتم.

پشته‌ها روی سنگفرش. و در میان غارهای

درخشان برف، قالبهای یخی درازکش- گویهای خالی سیاه یخ‌زده.

کاسه‌ی چراغ‌برقها. تیره و تار نشسته بر دودکش،

۲۰ فرو رفته در پره‌های ژولیده، دود مانند جامی می‌نماید.

<p>Nikogo ne zhdut. No - nagluho port'eru. 10Trotuar v bugrah, kryl'tso zameteno. Pamyat', ne ershis'! Srastis' so mnoj! Uveruj I uver' menya, chto ya s toboj - odno.</p> <p>Snova ty o nej? No ya ne tem vzvolnovan. Kto otkryl ej sroki, kto navel na sled? 15Tot udar - istok vsego. Do ostal'nogo, Milost'yu ee, teper' mne dela net.</p> <p>Trotuar v bugrah. Mezh snegovyh razvilin Vmerzshie butylki golyh chernyh l'din. Bulki fonarej, i na trube, kak filin, 20Potonuvshij v per'yah, nelyudimyj dym.</p>	<p>No one is expected. But I'll draw the curtains. 10Hummocks on the pavement, on the porch and lawn. Memory, don't fret! Be part of me! Make certain And convince me, too, that you and I are one.</p> <p>Think of her, again? That's not what irks me now. Who told her the dates? Who set her on the quest? 15That blow was the source of all the trouble. I owe It to her that I don't care for all the rest.</p> <p>Hummocks on the pavement. And among the shining Curves of snow, lie ice blocks - frozen black bare bowls. Buns of streetlamps. Glumly sitting on the chimney, 20Sunk in ruffled feathers, smoke looks like an owl.</p>
--	---

1913, 1928

Translated by Sergei Roy

۳. بر کشتی بخار

لرزش برگها و هوای سرد صبحگاهی
همچون هذیانی بودند؛ آرواره‌های نیمه‌بیدار
پیچ می‌خوردند؛ غروب در آن سوی کاما Kama خیره می‌نگریست
آبی‌فام، به سان پروبال اردکی نر.

هتقتق بدل چینی بود و،
پیشکاری که خمیازه‌کشان سیاه‌هی کالا را مرور می‌کرد،
و در ژرفنا، به بلندای شمعدانها،
از درون رودخانه، گرمهای شب‌تاب می‌تراویدند.

3. NA PAROHODE

Byl utrennik. Svodilo chelyusti,
I shelest list'ev byl kak bred.
Sinee operen'ya seleznya
Sverkal za Kamoyu rassvet.

5Gremeli blyuda u bufetchika.
Lakej zeval, sochtya sudki.
V reke, na vysote podsvechnika,
Kishmya kisheli svetlyaki.

3. ON THE STEAMER

The stir of leaves, the chilly morning air
Were like delirium; half awake
Jaws clamped; the dawn beyond the Kama
glared
Blue, as the plumage of a drake.

5There was a clattering of crockery,
A yawning steward taking stock,
And in the depth, as high as candlesticks,
Within the river, glow-worms flocked.

آنها در امتداد عمارت‌های آبنمادار به خیابانها آویخته بودند،
۰ / رشته‌ای جرقه‌زن؛ طنین افکند
سه بار؛ پیشکار با دستمالی کوشید
موم شمع را بزدايد.

مانند شایعه‌ای بی‌سروته، از گذشته‌ها می‌خرید،
حماسه‌ی توانمند نیزار،
۰ / با چین‌وشکن زبانه‌ی چراغ‌برق‌های خیابان، تند
در راه پرم Perm کاما به نسیمی برخورد.

از نفس افتاده بر خیزابها، و نزدیک به غرقه شدن، اما
هنوز شناکنان بر آن سوی قایق
ستاره‌ای دارد غواصی می‌کند و می‌روبد
۰ / روشنایی شناور و درخشنده‌ی نشانه‌ای را.

رایحه‌ی نقاشی با رایحه‌های نمایشگاه در هم آمیخت،
و یکسر بر کاما،
سایه‌روشن بر آمد، رازها گرد آمدند،
نه با تراویدنی بر آمده بر....

<p>Oni svisali nitkoj iskristoj 10S pribrezhnyh ulits. Bilo tri. Lakej salfetkoj tschilsya vyskresti Na bronzu vsplyvshij stearin.</p> <p>Sedoj molvoj, polzushej isstari, Nochnoj bylinoj kamysya 15Pod Perm', na brize, v bystrom bisere Fonarnoj ryabi Kama shla.</p> <p>Volnoj zahlebyvayas', na volos Ot zatopen'ya, za suda Nyryala i svetil'nej plavala 20V lampade kamskih vod zvezda.</p> <p>Na parohode pahlo kushan'em I lakom tsinkovyh belil. Po Kame sumrak plyn s podslushannym, Ne proronya ni vspleska, plyn.</p>	<p>They hung from streets along the waterfront, 10A scintillating string; it chimed Three times; the steward with a napkin tried To scratch away some candle grime.</p> <p>Like a grey rumour, crawling from the past, A mighty epic of the reeds, 15With ripples in the beads of street lamps, fast Towards Perm the Kama ran upon a breeze.</p> <p>Choking on waves, and almost drowning, but Still swimming on beyond the boat A star kept diving and resurfacing 20An icon's shining light afloat.</p> <p>A smell of paint mixed with the galley smells, And on the Kama all along, The twilight drifted, secrets gathering, With not a splash it drifted on...</p>
--	---

۲۵ جامی در دست، همچنان که مردمکانت تنگ می‌شدند
باریکه‌های زبان را تماشا می‌کردی
بازی‌ای چرخان بر واژه‌ها، وقت شام،
اما درون دسته‌شان کشیده نمی‌شدند.

تو همسرت را به سعادت‌های کهن فرا خواندی،
۳۰ به امواج روزهای دیروزت،
غوطه‌ور در آنها، پس مانده‌ای نهایی
از واپسین قطره، و پلاسیده.

لرزش برگها در هوای سرد صبحگاهی
همچون هذیان بود؛ نیمه‌بیدار
۳۵ کسی خمیازه کشید؛ شرق فراسوی کاما خیره می‌نگریست
آبی‌فام، به سان پروبال اردکی نر.

و، مانند حمام خون اکنون سپیده‌دمان رسید،
و جریانی شعله‌ور از روغن- غرقه کرده در خود
چراغ‌گازهای کشتی بخار را در اتاق اختصاصی و
۴۰ چراغهای رو به افول خیابانهای شهر را.

<p>25Derzha v ruke bokal, vy suzhennym Zrachkom sledili za igroj Obmolvok, vivshihsy za uzhinom, No vas ne privlekal ih roj.</p> <p>Vy k bylyam zvali sobesednika, 30K volne do vas proshedshih dnejj, CHtoby posledneyu ottsedinkoj Poslednej kapli kanut' v nej.</p> <p>Byl utrennik. Svodilo chelyusti, I shelest list'ev byl kak bred. 35Sinee operen'ya seleznya Sverkal za Kamoyu rassvet.</p> <p>I utro shlo krovavoj baneyu, Kak neft' razlivshejsya zari, Gasit' rozhki v kayut-kompanii 40I gorodskie fonari.</p>	<p>25A glass in hand, your pupils narrowing You watched the slips of tongue perform A whirling play on words, at supertime, But were not drawn into their swarm.</p> <p>You called your partner to old happenings, 30To waves of days before your day, To plunge in them, a final residue Of the last drop, and fade away.</p> <p>The stir of leaves in chilly morning air Was like delirium; half awake 35One yawned; the east beyond the Kama glared Blue, as the plumage of a drake.</p> <p>And, like a bloodbath now the morning came, A flaming flood of oil - to drown The steamer's gaslights in the stateroom and 40The waning street lamps of the town.</p>
---	--

1916

Translated by Lydia Pasternak Slater

۴. دختر

از تاب، از باغ، هرج و مرج وار،
شاخه‌ای به سوی جام می‌رسد.
شگفت‌انگیز، به هم آمده، با قطراتی از زمرد
در نوک قالب خوشه.

ه‌باغ تیره‌وتار شد، گمشده در آشوب،
هاج‌وواج، بارور از آشوب.
عزیزی، به بزرگی باغ، خواهری
کنار طبیعت- جامی دیگر!

4. Devochka

*Nochevala tuchka zolotaya
Na grudi utesa-velikana.*

Iz sada, s kachelej, s buhty-barahty
Vbegaet vetka v tryumo!
Ogromnaya, blizkaya, s kaplej smaragda
Na konchike kisti pryamoj.

5Sad zastlan, propal za ee besporyadkom,
Za b'yuschej v litso kuter'moj.
Rodnaya, gromadnaya, s sad, a harakterom -
Sestra! Vtoroe tryumo!

4. The Girl

*By a cliff a golden cloud once lingered;
On his breast it slept...*

From the swing, from the garden, helter-
skelter,
A twig runs up to the glass.
Enormous, close, with a drop of emerald
At the tip of the cluster cast.

5The garden is clouded, lost in confusion,
In staggering, teeming fuss.
The dear one, as big as the garden, a sister
By nature-a second glass!

۳۴/درشکه‌های پیاده

و آن گاه شاخه را در لیوانی می‌آورند
و کنار آینه می‌گذارند؛
کدام یک در شگفت می‌شود:— کیست آنکه دیدگانم را مات می‌کند،
از میان تیرگی، از میان بازداشتگاه؟

۱۹۱۷



No vot etu vetku vnosyat v ryumke
10I stavyat k rame tryumo.
Kto eto, - gadaet, - glaza mne ryumit
Tyuremnoj lyudskoj dremoj?

But then this twig is brought in a tumbler
10And put by the looking-glass;
Which wonders:-Who is it that blurs my
vision,
From the dull, from the prison-class?

1917

Translated by Lydia Pasternak Slater



۵. تپه‌های اسپارو Sparrow

بوسه‌هایم بر سینه‌ات، مانند آبی که از سبویی-!
آنها پایانی خواهند داشت، و بزودی، روزهای تابستانی‌مان گرم خواهند شد.
نباید هر شب در غبار دنباله‌دار بر آوریم
غریو عود دسته‌چرخ hurdy-gurdy را، پس پاهایمان را می‌کوبیم و می‌سرانیم.

ه‌در باره‌ی عمر کهن شنیده‌ام. چه پیشگوییهای شومی!
که هیچ موجی دوباره به ستارگان دستانش را بر نخواهد آورد،
که آنها دیگر هیچ نخواهند گفت؛ نه ایزدی در جنگلزار؛
نه قلبی درون برکه‌ها؛ نه زندگی در مرغزارها.

5. Vorob'evy gory

Grud' pod potselui, kak pod
rukomojnik!
Ved' ne vek, ne sryadu leto b'et
klyuchom.
Ved' ne noch' za noch'yu nizkij rev
garmonik
Podymaem s pyli, topchem i vlechem.

5YA slyhal pro starost'. Strashny
proritsan'ya!
Ruk k zvezdam ne vskinet ni odin
burun.
Govoryat - ne verish'. Na lugah litsa net,
U prudov net serdtsa, boga net v boru.

5. Sparrow Hills

My kisses across your breast, like water from a
jug!
They'll have an end, and soon, our days of
summer heat.
Nor shall we every night rise up in trailing dust
The hurdy-gurdy's bellow, stamp and drag our
feet.

5I've heard about old age. What ominous
forebodings!
That no wave will lift again to the stars its
hands,
That waters will speak no more; no god in the
woods;
No heart within the pools; no life in
meadowlands.

آه بیدار کن روحت را! این روز آشفته از آن توست!
۰ / نیمروز جهان است. چرا دیدگانت را به کار نمی‌گیری؟
نگاه کن، آنجا به نظر می‌آید بر بالای تپه‌های بلند در حبابهای جوشان گرما
دارکوبها، مخروطهای کاج و سوزنها، ابرها و آسمانها.

اینجا رد چرخ‌دستیهای شهری به پایان می‌رسد، و جلوتر
تنها کاجها خرسندند. واگنها نمی‌توانند بگذرند.
۵ / اینجا همیشه یکشنبه است! شکستن شاخه‌های کوچک و،
در آنجا جست‌وخیزهای روشن، سریدن بر علفزار.

و پاشیدن پرتو خورشید، عید گلریزان Whitsun، و سردرگمی گامها،
درختان ما را خواهد گفت که دنیا همیشه این گونه بوده است:
بارور آن گونه که از جنگلها، نظری دوخته بر مرغزارها،
۲۰ و فرو ریخته با ابرها همچنان که بر نقش چیتی گلدان.

<p>Raskolysh' zhe pushu! Vsyu segodnya vypen'. 10Eto polden' mira. Gde glaza tvoi? Vidish', v vysyah mysli sbilis' v belyj kipen' Dyatlov, tuch i shishek, zhara i hvoi.</p> <p>Zdes' preseklis' rel'sy gorodskih tramvaev. Dal'she sluzhat sosny. Dal'she im nel'zya. 15Dal'she - voskresen'e. Vetki otryvaya, Razbezhitsya prosek, po trave skol'zya.</p> <p>Prosevaya polden', Trojtsyn den', gulyan'e, Prosit roscha verit': mir vseгда takov. Tak zaduman chaschej, tak vnushen polyane, 20Tak na nas, na sittsy prolit s oblakov.</p>	<p>O rouse your soul! This frenzied day is yours to have! 10It is the world's midday. Why don't you use your eyes? Look, there's thought upon high hills in seething bubbles Of heat, woodpeckers, cones and needles, clouds and skies.</p> <p>Here tracks of city trolleys stop, and further The pines alone must satisfy. Trams cannot pass. 15It is always Sunday there! Plucking little branches, There the clearing capers, slipping on the grass.</p> <p>And strewing sunrays, Whitsun, and rambling walks, The woods will have us say the world was always so: Conceived like that by forests, hinted to the meadows, 20And spilt by clouds as on a chintz design below.</p>
---	---

1917

Translated by Eugene M. Kayden

۶. باغ گریان

باغ دهشتناک است، می‌چکد، گوش می‌دهد:
آیا اینک خلوت گزیده است،
و در هم می‌شکند شاخه‌ای را مانند توری در پنجره،
یا شاهدی هست نزدیک؟

هزمین سنگین است با باری برآماسیده؛
در خود داشته، دشت مخملی را.
گوش کن! دورادور، گرچه آگوست نبود،
شب در کشتزاری بر می‌آمد.

6. Plachusij sad

Uzhasnyj! - Kapnet i vslushaetsya,
Vse on li odin na svete
Mnet vetku v okne, kak kruzhevtse,
Ili est' svidetel'.

5No davitsya vnyatno ot tyagosti
Otekov - zemlya nozdrevaya,
I slyshno: daleko, kak v avguste,
Polunoch' v polyah nazrevaet.

6. The Weeping Garden

The garden is frightful! It drips, it listens:
Is it in loneliness here,
Crushing a branch like lace at a window,
Or is there a witness near?

5The earth is heavy with swollen burdens;
Smothered, the spongy weald.
Listen! Afar, as though it were August,
Night ripens in a field.

نه صدایی. نه بیگانه‌ای در اطراف تا چیزی بکاود.
ه / با دریافتن بیابانی تک افتاده،
دوباره رخ می‌دهد، چکان و لغزان
بر سقف، آبراهه، سنگفرش.

آن را نزدیک لبه‌ایم خواهد آورد، و گوش می‌سپارم:
آیا اینک در تنهایی هستم،
ه / آماده تا بترکم با اشکها در تاریکی،
یا گواهی در نزدیکی‌ام هست؟

سکوتی ژرف. نه حتی برگی است جنبان.
نه پرتویی از روشنایی به دیده می‌آید.
فقط بند دارد می‌آید هقهقه‌ها و سُرُسُر کفشهای راحتی
ه / و آهها و اشکها در این میانه.

<p>Ni zvuka. I net soglyadataev. 10V pustynnosti udostoveryas', Beretsya za staroe - skatyvaetsya Po krovle, za zhelob i cherez.</p> <p>K gubam podnesu i prislushayus', Vse ya li odin na svete, - 15Gotovyj navzryd pri sluchae, - Ili est' svidetel'.</p> <p>No tish'. I listok ne shelohnetsya. Ni priznaka zgi, krome zhutkih Glotkov i pleskaniya v shlepantsah 20I vzdohov i slez v promezhutke.</p>	<p>No sound. Not a stranger around to spy. 10Feeling deserted, alone, It starts up again, dripping and tumbling On roof, gutter, flagstone.</p> <p>I'll bring it close to my lips, and listen: Am I in loneliness here, 15Ready to burst with tears in darkness, Or is there a witness near?</p> <p>Deep silence. Not even a leaf is astir. No gleam of light to be seen. Only choking sobs and the splash of slippers 20And sighs and tears between.</p>
---	---

1917

Translated by Eugene M. Kayden

۷. طوفانی همیشه گذرا

و آن گاه ایستگاه و تابستان
با هم وداع گفتند؛ و شبانه
با برداشتن کلاهش تندر
یکمصد تصویر کور کننده انداخت.

خوشه‌های یاس پلاسیدند. با بر چیدن
بغلی از آذر خشهای تازه،
از میان دشت می‌کوشید تا بیندازد آنها را
بر عمارتی در میان تپه‌ها.

7. Groza momental'naya navek

A zatem proschalos' leto
S polustankom. Snyavshi shapku,
Sto slepyaschih fotografij
Noch'yu snyal na pamyat' grom.

5Merkla kist' sireni. V eto
Vremya on, narvav ohapku
Molnij, s polya imi trafil
Ozarit' upravskij dom.

7. Thunderstorm, Instantaneous Forever

After this the halt and summer
Parted company; and taking
Off his cap at night the thunder
Took a hundred blinding stills.

5Lilac clusters faded; plucking
Off an armful of new lightnings,
From the field he tried to throw them
At the mansion in the hills.

و هنگامی که امواج قهقهه‌ای شیطانی
در امتداد بام آهنی غلتیدند
و، مانند ردیفهای زغال بر مسوده‌ای،
رگبارها بر نرده غریدند،

پس ذهن در اضمحلال آغاز کرد به
تألو؛ به نظر نور افشان خواهد شد
حتی از آن پرتوهای دوردست
جایی که آن چراغ اکنون تیز می‌تابد.

<p>I kogda po krovle zdan'ya 10Razlilas' volna zloradstva I, kak ugol' po risunku, Gryanul liven' vsem pletnem,</p> <p>Stal migat' obval soznan'ya: Vot, kazalos', ozaryatsya 15Dazhe te ugly rassudka, Gde teper' svetlo, kak dnem!</p>	<p>And when waves of evil laughter 10Rolled along the iron roofing And, like charcoal on a drawing, Showers thundered on the fence,</p> <p>Then the crumbling mind began to Blink; it seemed it would be floodlit 15Even in those distant comers Where the light is now intense.</p>
--	--

1917

Translated by Lydia Pasternak Slater

۸. بهار است

بهار است، وداع می‌گویم خیابانی را که صنوبرهایش شگفتزده‌اند،
جایی که مسیر بیمناک است و خانه می‌هراسد در خود فرو بریزد.
جایی که هوا آبی است مانند بقچه‌ای کتان
که بیمار مرخص شده از بیمارستان می‌برد،

هجایی که غبار تهی است، مانند افسانه‌ای کهنه،
بیشترم از ستاره‌ای، بی نتیجه‌ای،
آن گونه که ناگویا، ناپایاب،
سراسیمه هزار دیده‌ی التماسگر.

8. Vesna, ya s ulitsy, gde topol' udivlen

Vesna, ya s ulitsy, gde topol' udivlen,
Gde dal' pugaetsya, gde dom upast' boitsya,
Gde vozduh sin', kak uzelok s bel'em
U vypisavshegosya iz bol'nitsy.

5Gde vecher pust, kak prervannyj rasskaz,
Ostavlennyj zvezdoj bez prodolzhen'ya
K nedoumen'yu tysyach shumnyh glaz,
Bezdonnyh i lishennyh vyrazhen'ya.

**8. It's spring, I leave a street where
poplars are astonished**

It's spring, I leave a street where poplars are
astonished,
Where distance is alarmed and the house
fears it may fall.

Where air is blue just like the linen bundle
A discharged patient takes from hospital,

5Where dusk is empty, like a broken tale,
Abandoned by a star, without conclusion,
So that expressionless, unfathomable,
A thousand clamouring eyes are in
confusion.

1918

Translated by C. M. Bowra

۹. مارگاریتا Margarita

می‌گسیختند بوته‌های تله مانند،
تندتر از لبان سخت بر هم فشرده‌ی مارگاریتا،
شوریده‌تر از ستاره‌ی سفید چشم مارگاریتا،
بلبل در تب و تاب بود، شاهوار می‌تپید و می‌لرزید.

همانند بر آمدن رایحه‌ی علف،
مانند سیماب رگبار دیوانه، در میان شاخ و برگ،
او پوست درخت را، نزدیک دهان آورد، نفس‌زنان،
و، بریده بریده آنجا، بر فراز بافته‌ایی آویخت.

9. Margarita

Razryvaya kusty na sebe, kak silok,
Margaritinyh stisnutyh gub lilovej,
Goryachej, chem glaznoj Margaritin
belok,
Bilsya, schelkal, tsaril i siyal solovej.

5On kak zapah ot trav ishodil. On kak
rtut'

Ochumelyh dozhdej mezh cheremuh
visel.

On koru oduryal. Zadyhayas', ko rtu
Podstupal. Ostavalsya viset' na kose.

9. Margarita

Sundering the bushes like a snare,
More violet than Margarita's tight-pressed
lips,
More passionate than Margarita's white-eyed
stare,
The nightingale glowed, royally throbbed and
trilled.

5Like the scent of grass ascending,
Like the crazed rainfall's mercury, the foliage
among,
He the bark, approached the mouth, panting,
And, halting there, upon a braid he hung.

وقتی که مارگاریتا را به روشنائی کشاندند،
۰ / با دستی سردرگم چشمانش را نواخت،
به نظر در زمام شاخه و باران،
آمازون وامانده بر زمین فرو می‌ریخت.

با دستی سرش را گرفت و در دست او گذاشت،
دست دیگرش را به همان سو خواباند،
۵ / فریفته، کلاه‌خودش را بر سایه آویخت،
و می‌گسیختند بوته‌های تله مانند.

<p>I, kogda izumlennoj rukoj provodya 10Po glazam, Margarita vlekla's' k serebru, To kazalos', pod kaskoj vetvej i dozhdya, Povalilas' bez sil amazonka v boru.</p> <p>I zatylok s rukoyu v ruke u nego, A druguyu nazad zalomila, gde leg, 15Gde zastryal, gde povis ee shlem tenevoj, Razryvaya kusty na sebe, kak silok.</p>	<p>When Margarita to the light was drawn, 10Stroking her eyes with an astonished hand, It seemed, beneath the helm of branch and rain, A weary Amazon was fallen to the ground.</p> <p>Her head in her hand in his hand lay, Her other arm was bent back up to where, 15Dangling, there hung her helmet of shade, Sundering the branches like a snare.</p>
---	--

1919

Translated by Andrew Bromfield

۱۰. فرمان

سپیده‌دم شمعها را فرو خواهد نشاند چکه‌چکان.
بر می‌افروزد و آسوده رها می‌شود.
با این یادآوری من در خواهم شکست:
بگذار زندگی به شادابی همین باشد!

سپیده‌دم مانند انداختن تیری است در تاریکی.
بنگ- و تکه‌های گریزان و
سوزان پوشال بیرون می‌ریزند، شرحه شرحه.
بگذار زندگی به شادابی همین باشد!

10. Da budet

Rassvet raskolyhnet svechu,
Zazhzheth i pustit v tsel' strizha.
Napominaniem vlechu:
Da budet tak zhe zhizn' svezha!

5Zarya kak vystrel v temnotu.
Babah! - i tuhnet na letu
Pozhar ruzhejnogo pyzha.
Da budet tak zhe zhizn' svezha.

10. Fiat

Dawn will set candles guttering.
It will light up and loose the swifts.
With this reminder I'll burst in:
Let life be just as fresh as this!

5Dawn's like a gunshot in the dark.
A bang-and flying burning bits
Of wadding go out, spark by spark.
Let life be just as fresh as this.

باد همدم دیگری است در بیرون.

۵ / شبانه، در نزدیکی‌مان غنود.

به لرزه در آمده است- سپیده‌دمان، می‌بارد.

بگذار زندگی به شادابی همین باشد!

بسی چرند و بیهوده است!

چرا نمی‌خواهد این مکان را پاس بدارد؟

۵ / نشانه‌ی «ورود ممنوع» را دید.

بگذار زندگی به شادابی همین باشد!

امرتان را به اشاره‌ای انجام خواهیم داد-

چین و شکن روسری- اکنون،

در حالیکه بر ظلمات هنوز فرمان می‌رانی

۲۰ و در حالیکه آتشی در بیرون نیست.

<p>Esche snaruzhi - veterok, 10CHto noch'yu zhalsya k nam, drozha. Zarej shel dozhd', i on prodrog, Da budut tak zhe zhizn' svezha.</p> <p>On porazitel'no smeshon! Zachem sovalsya v storozha? 15On videl - vhod ne razreshen. Da budet tak zhe zhizn' svezha.</p> <p>Povelevaj, poka na vzmah Platka - poka ty gospozha, Poka - pokamest my vpot'mah, 20Pokamest ne ugas pozhar.</p>	<p>Another guest outside's the wind. 10At night, it huddled close to us. It's shivering-at dawn, it rained. Let life be just as fresh as this.</p> <p>It's so ridiculous and vain! Why did it want to guard this place? 15It saw the "No admittance" sign. Let life be just as fresh as this.</p> <p>I'll do your bidding at a sign- A wave of kerchief-now, While in the darkness you still reign 20And while the fire's not out.</p>
--	--

۱۱. آی دل‌بند، از دودهای گذرا و ناساز و ناساز

آی دل‌بند، از دودهای گذرا و ناسازِ اخگرِ ژاژ‌خوای
آسمان یکسر انباشته است،
اما تو قاموس رباینده‌ی
آوازه‌ای هستی اسرار‌آمیز و ناآشکار،

هو آوازه یعنی کشش نیرومند زمین.
کاش سرراست‌تر جهیده بودم!
اما همواره مرا چنین می‌خوانند:
فرزندِ مادریِ زبانِ مادریِ خود.

11. Lyubimaya,- molvy slaschavoj

* * *

Lyubimaya,- molvy slaschavoj,
Kak uglya, vezdesuscha gar'.
A ty - podspudnoj tajnoj slavy
Zasasyvayuschij slovar'.

5A slava - pochvennaya tyaga.
O, esli b ya pryamej voznik!
No pust' i tak,- ne kak brodyaga,
Rodnym vojdu v rodnoj yazyk.

11. Beloved, with the spent and sickly fumes

* * *

Beloved, with the spent and sickly fumes
Of rumour's cinders all the air is filled,
But you are the engrossing lexicon
Of fame mysterious and unrevealed,

5And fame it is the soil's strong pull.
Would that I more erect were sprung!
But even so I shall be called
The native son of my own native tongue.

در عصر شاعران دیگر قافیه‌ی آنان را به کار نمی‌آید،
۰ / اکنون، در فراخنای نمودارها و جاده‌های کشور،
لر ماتتف با تابستان هم‌قافیه می‌شود،
و پوشکین با اردکها و برف.

و آرزویم این است که وقتی می‌میریم،
حلقه‌مان بسته شود، و زان پس دور شویم،
۵ / می‌نشینیم در قافیه‌ای نزدیکتر
از بندهای دهلیز و قلب به هم.

و چون آهنگمان یکی شود
گوشِ منگِ هر شنونده‌ای را می‌نوازد
همه‌ی آنچه ما اکنون در کشیده‌ایم،
۲۰ و یکسره در دهان علفزار فرو می‌بریم.

<p>Teper' ne sverstniki poetov, 10Vsya shir' proselkov, mezh i leh Rifmuet s Lermontovym leto I s Pushkinym gusej i sneg.</p> <p>I ya b hotel, chtob posle smerti, Kak my zamknemsya i ujdem, 15Tesnej, chem serdtse i predserd'e, Zarifmovali nas vdvoem.</p> <p>CHtob my soglas'ya sochetan'em Zastlali sluh komu-nibud' Vsem tem, chto sami p'em i tyanem 20I budem rtami trav tyanut'.</p>	<p>The poets' age no longer sets their rhyme, 10Now, in the sweep of country plots and roads, Lermontov is rhymed with summertime, And Pushkin rhymes with geese and snow.</p> <p>And my wish is that when we die, Our circle closed, and hence depart, 15We shall be set in closer rhyme Than binds the auricle and the heart.</p> <p>And may our harmony unified Some listener's muffled ear caress With all that we do now imbibe, 20And shall draw in through mouths of grass.</p>
--	--

1931

Translated by Andrew Bromfield

۱۲ . اینجا در کوهستان پژواکهایی هست

اینجا پژواکهایی در کوهستان خواهد بود،
هیابانگ چشم‌اندازهای دور دست،
صخره‌ها، ماندگار در دهکده،
کاروانسرای کوچک غمبار، اندوهباری چیزی

هسیاه فراسوی ترک Terek،
ابرها به‌سنگینی می‌گشتند. در آن فراز
روز بسیار آرام از هم می‌گسست؛
آفتاب بر دمید، اما روشنایی هیچ‌جا نزدیک نمی‌آمد.

12. Zdes' budet oblik gor v pokoe

* * *

Zdes' budet oblik gor v pokoe,
Obman bezmolv'ya; gul vo rvu;
Ih tish': stesnennoe, krutoe
Volnen'e pervyh randevu.

5Svetalo. Za Vladikavkazom
CHernelo chto-to. Tyazhelo
SHli tuchi. Rassvelo ne razom.
Svetalo, no ne rassvelo.

12. Here will be echoes in the mountains

* * *

Here will be echoes in the mountains,
The distant landslides' rumbling boom,
The rocks, the dwellings in the village,
The sorry little inn, the gloom

5Of something black beyond the Terek,
Clouds moving heavily. Up there
The day was breaking very slowly;
It dawned, but light was nowhere near.

آدمی سنگینی تاریکی را می‌فهمید
۰ تا فرسنگها به پیش، پیرامون کازبک Kazbek
پیچیده بر ارتفاعات: گرچه برخی می‌کوشیدند
تا از گردنشان تسمه را بیندازند.

گویا چسبیده در اجاقی،
در جوهر شگفت رؤیایی،
۵/دیگچه‌ای از خوراک زهرالود، در ناحیه‌ی
داغستان آرام بخار می‌داد.

غلیانهای سربلندش به سویمان غلتان،
یکسره سیاه سراپایش، زور می‌زد
تا ماشینمان را دیدار کند، اگر نه با ضربه‌ی
۰خنجر، پس آن گاه با ریزش باران.

کوهستان داشت سخت می‌گرفت.
هیولاهای پلشت، شرزه و سیاه،
هر کدام شرورتر از دیگری
بر ردپایمان می‌سریدند.

<p>Verst na shest' chuvstvovalas' tyazhest' 10Obvivshej vysy temnoty, Hot' nekotorye, kurazhas', Staralis' skinut' homuty.</p> <p>Kakim-to snom neslo ottuda. Kak v pechku vmazannyj kazan, 15Gorshkom otravlennogo blyuda Vnutri dymilsya Dagestan.</p> <p>On k nam katil svoi vershiny I, - chernyj sverhu do podoshv, Tak i rvalsya prinyat' mashinu 20Ne v lyazg kinzhalov, tak pod dozhd'.</p> <p>V gorah zavarivalas' kasha. Za ispolinom ispolin, Odin drugogo zlej i krashe, Spirali vyhod iz dolin.</p> <p style="text-align: center;">* * *</p>	<p>One sensed the heaviness of darkness 10For miles ahead around Kazbek Wound on the heights: though some were trying To throw the halter from their neck.</p> <p>As if cemented in an oven, In the strange substance of a dream, 15A pot of poisoned food, the region Of Daghestan there slowly steamed.</p> <p>Its towering peaks towards us rolling, All black from top to foot, it strained To meet our car, if not with clashing 20Of daggers, then with pouring rain.</p> <p>The mountains were preparing trouble. The handsome giants, fierce and black, Each one more evil than the other Were closing down upon our track.</p> <p style="text-align: center;">* * *</p>
---	--

Translated by Lydia Pasternak Slater

۱۳. بر واکنهای زودهنگام

الساعه بیرون در پا گذاشتم
هیچ تنابنده‌ای در خیابان به چشم نمی‌آمد،
و از ظلمات جنگل بر می‌آمد
پژواک درهم شکسته‌ی سُر سُر پایم.

همین زمستان بیرون از مسکو بودم،
اما هنگامی که زمان کار فرا رسید،
در میان کولاکی که جنگل و برف را می‌کوبید،
آماده‌ی سفر به شهر شدم.

13. Na rannih poezdah

YA pod Moskvoyu etu zimu,
No v stuzhu, sneg i bureval
Vsegda, kogda neobhodimo,
Po delu v gorode byval.

5YA vyhodil v takoe vremya,
Kogda na ulitse ni zgi,
I rassypal lesnoyu tem'yu
Svoi skripuchie shagi.

13. On early Trains

This winter I was outside Moscow,
But when the time for work came round,
Through the blizzard, biting frost and snow,
I made the journey into town.

5At the hour I stepped outside the door
Not a soul could be seen on the street,
And through the forest darkness drifted
forth
The crunching echo of my tramping feet.

در حین عبور با من احوالپرسی می‌کردند
۰ / بیدهای آن منطقه‌ی تهی.
برجهای فلکی سر بر افراشته بودند بر فراز دنیا
در خنکای تاریک سیاه‌چال ژوئن.

و بیشتر، در آن سوی محوطه‌ها،
در سکوی واگن شماره‌ی پنجاه یا واگن زودهنگام
۵ / بازرسی‌ام می‌کنند، سخت می‌گردند،
اما من با واگن ساعت شش و چهل و پنج دقیقه می‌روم.

ناگاه برخی شاخکهای ناپیدا
رشته‌های نور را داخل حلقه‌ای می‌کشاند،
همان گونه که پرتو نور افکنی گران می‌افتد
۰ بر پل راه آهنی سراسر شب.

بی‌درنگ در گرمای پوشالهای میان درشکه
خودم را وا می‌دارم فرو روم
درون آن کرختی ذاتی
که با شیر مادرم در کشیدم.

<p>Navstrechu mne na pereezde 10Vstavali vetly pustyrya. Nadmirno vysilis' sozvezd'ya V holodnoj yame yanvaryya.</p> <p>Obyknovenno u zadvorok Menya staralsya peregnat' 15Pochtovyj ili nomer sorok, A ya shel na shest' dvadtsat' pyat'.</p> <p>Vdrug sveta hitrye morschiny Sbiralis' schupal'tsami v krug. Prozhektor nessya vsej mahinoj 20Na oglushennyj viaduk.</p> <p>V goryachej duhote vagona YA otdavalsya tselikom Poryvu slabosti vrozhdennoj I vsosannomu s molokom.</p>	<p>At the crossing I was greeted 10By the willows of the vacant plot. The constellations towered above the world In the dark chill of January's pit.</p> <p>And usually, there behind the yards, The number forty or the early mail 15Would overhaul me, pulling hard, But the six forty-five was my own train.</p> <p>Suddenly some invisible tentacles Would draw into a circle lines of light, As a massive searchlight hurtled past 20On to the viaduct out of the night.</p> <p>Once in the carriage's tuffy heat I would allow myself to sink Into the state of innate weakness I imbibed with my mother's milk.</p>
--	--

۲۵ در سراسر همه‌ی کشمکشهای گذشته،
در سراسر همه‌ی سالهای جنگ و تنگدستی،
بر رخسار یگانه‌ی روسیه خیره شدم
در بیم و حیرتی خاموش.

با گذر به فراسوی این پرستش،
۳۰ مناجات می‌خوانم همچنان که اطراف را می‌پایم
در میان هم‌میهنان و دانشجویان و کارگرانی
که در حاشیه‌ی شهر زندگی می‌کنند.

نمی‌توانستم ببینم نشانی یگانه
از بیگاری حاصل از تنگدستی را.
۳۵ هر ناآرامی تازه و هر دگرگونی
با منزلتی منیع می‌سوخت سوخته.

در دسته‌های نزدیک هم،
پسران و دختران آنجا نشسته بودند مطالعه می‌کردند،
ژستهای متفاوتی گرفته بودند همچنان که می‌خواندند،
۴۰ واژه‌ها را مانند هوای جانبخش سر می‌کشیدند.

<p>25Skvoz' proshlogo peripetii I gody vojn i nischety YA molcha uznaval Rossii Nepovtorimye cherty.</p> <p>Prevozmogaya obozhan'e, 30YA nablyudal, bogotvorya. Zdes' byli baby, slobozhane, Uchaschiesya, slesarya.</p> <p>V nih ne bylo sledov holopstva, Kotorye kladet nuzhda, 35I novosti i neudobstva Oni nesli kak gospoda.</p> <p>Rassevshis' kuchej, kak v povozke, Vo vsem raznoobraz'i poz, CHitali deti i podrostki, 40Kak zavedennye, vzasos.</p>	<p>25Through all the struggles of the past, Through all the years of war and want, I gazed on Russia'a unique face In silent awe and wonderment.</p> <p>Passing beyond this adoration, 30I worshipped as I looked around At countrywomen, students, workers Living on the edge of town.</p> <p>I could not see a single trace Of servitude imposed by poverty. 35Each new discomfort and each change Was borne with lordly dignity.</p> <p>Bunched close together in a group, Boys and girls sat reading there, Struck varied poses as they read, 40Drinking in the words like vital air.</p>
--	---

مسکو ما را درود فرستاد در تاریکی‌ای
هم‌اکنون آراسته با روشنایی نقره‌ای،
همان گونه که ما از زیرزمین بیرون زدیم،
از شبانه‌ای مات.

۴۵ آتیه‌مان بر راه‌آهنها فشار می‌آورد،
و حواسم بر می‌آشوبید با عبورشان،
و رد ماندگار صابون گلدان
و رایحه‌ی اغواگر کیکهای عسلی.

<p>Moskva vstrechala nas vo mrake, Perehodivshem v srebro, I, pokidaya svet dvoyakij, My vyhodili iz metro.</p> <p>45Potomstvo tiskalos' k perilam I obdavalo na hodu CHeremuhovym svezhim mylom I pryantikami na medu.</p>	<p>Moscow greeted us in darkness Already lined with silver light, As we emerged from underground, Out of the ambiguity of night.</p> <p>45Our future pressed against the rails, Flooding my senses as they went, With floral soap's lingering trace And honey-cakes' enticing scent.</p>
---	--

1941

Translated by Andrew Bromfield

۱۴ . به یاد مارینا تسوه‌تایوا

روزی دلگیر با هوایی تیره و بارانی.
جویبارها بی تسلایی روان‌اند
در فرودست ایوان، پیشاپیش درگاه،
در آن سوی پنجره‌های یکسر گشوده‌ام آنها می‌آیند.

اما پشت نرده‌ی قدیمی بر کنار راه،
بنگر، بوستانها را سیلاب فرا گرفته است.
مانند جانوران وحشی در کنامی، ابرهای بارانزا
زمخت و آشوبناک می‌خزند.

14. Pamyati Mariny TSvetaevoj

Hmuro tyanetsya den' nepogozhij.
Bezuteshno struyatsya ruch'i
Po kryl'tsu pered dver'yu prihozhej
I v otkrytye okna moi.

5Za ogradoyu vdol' po doroge
Zatoplyayet obschestvennyj sad.
Razvalivshis', kak zveri v berloge,
Oblaka v besporyadke lezhat.

14. In Memory of Marina Tsvetaeva

Dismal day, with the weather inclement.
Inconsolably rivulets run
Down the porch in front of the doorway;
Through my wide-open windows they
come.

5But behind the old fence on the roadside,
See, the public gardens are flooded.
Like wild beasts in a den, the rainclouds
Sprawl about in shaggy disorder.

در چنین هوایی، به رؤیا کتابی می‌بینم
در باره‌ی زیباییهای زمین در عصر ما،
و تصویری در هم از جنگل می‌کشم
درست برای تو بر صفحه‌ی عنوانش.

آه، مارینا، من دریافتم رنجی در بر ندارد،
و وقت آن دیری است فرا رسیده است:
خاک غمغزایت را باید از یلابوگا Yelabuga برد
با آمرزشخوانی requiem ای که برایت نگاشته‌اند.

همه‌ی سرافرازی به میهن آمدنت را
سال گذشته دریافتم در مکانی
نزدیک پیچی برفپوش بر رودخانه‌ای
آنجا که قایقها در زمستان، در یخ می‌مانند.

چگونه تو را سپاس بگذارم؟
جوری خواسته‌ات را برسان.
در خاموشی در گذشتت
سرزندی ناگفته هست.

<p>Mne v nenast'i mereschitsya kniga 10O zemle i ee krasote. YA risuyu lesnuyu shishigu Dlya tebya na zaglavnom liste.</p> <p>Ah, Marina, davno uzhe vremya, Da i trud ne takoj uzh ahti, 15Tvoj zabroshennyj prah v rekvieme Iz Elabugi perenesti.</p> <p>Torzhestvo tvoego perenosa YA zadumyval v proshlom godu Nad snegami pustynnogo plesa, 20Gde zimuyut barkasy vo l'du.</p> <p>—————</p> <p>...CHto sdelat' mne tebe v ugodu? Daj kak-nibud' ob etom vest'. V molchan'i tvoego uhoda Uprek nevyskazannyj est'.</p>	<p>In such weather, I dream of a volume 10On the beauties of Earth in our age, And I draw an imp of the forest Just for you on the title-page.</p> <p>Oh, Marina, I'd find it no burden, And the time has been long overdue: 15Your sad clay should be brought from Yelabuga By a requiem written for you.</p> <p>All the triumph of your homecoming I considered last year in a place Near a snow-covered bend in the river 20Where boats winter, locked in the ice.</p> <p>What can I do to be of service? Convey somehow your own request, For in the silence of your going There's a reproach left unexpressed.</p>
--	---

۲۵ خسران همیشه رازآمیز است.
بیهوده دارم کلیدهایی جستجو می‌کنم.
و ذکاوت‌م را در شکنجه‌ای بی‌ثمر عذاب می‌دهم:
مرگ ابدأ سیمایی ندارد.

واژه های نیمه‌گفته، خودشیفته،
۳۰ پیمانها، سایه‌ها- همه عبث‌اند،
و تنها ایمان است که در رستاخیز
می‌تواند نشانه‌ای بنمایاند.

به این سرزمین نابسامان پا بنه:
زمستان شب‌زنده‌داری‌ای است باشکوه.
۳۵ بیفزای مویزها را به شامگاه، و آنگاه شراب را،
و همان آنجا کیک خاکسپاری‌ات را می‌خوری.

درخت سیبی بیرون در توده‌ی برف
ایستاده است. امسال سراسر بر من دیر گذشت،
۴۰ شهر برف‌پوش بوده است
یادبودی شگرف به یاد تو.

<p>25Vsegda zagadochny utraty. V besplodnyh rozyskah v otvet YA muchayus' bez rezul'tata: U smerti ochertanij net.</p> <p>Tut vse - poluslova i teni, 30Obmolvki i samoobman, I tol'ko veroj v voskresen'e Kakoj-to ukazatel' dan.</p> <p>Zima - kak pyshnye pominki: Naruzhu vyjti iz zhil'ya, 35Pribavit' k sumerkam korinki, Oblit' vinom - vot i kut'ya.</p> <p>Pred domom yablonya v sugrobe. I gorod v snezhnoj pelene - Tvoe ogromnoe nadgrob'e, 40Kak tselyj god kazalos' mne.</p>	<p>25A loss is always enigmatic. I hunt for clues to no avail, And rack my brains in fruitless torment: Death has no lineaments at all.</p> <p>Words left half-spoken, self-deception, 30Promises, shadows-all are vain, And only faith in resurrection Can give the semblance of a sign.</p> <p>Step out into the open country: Winter's a sumptuous funeral wake. 35Add currants to the dusk, then wine, And there you have your funeral cake.</p> <p>The apple-tree stands in a snowdrift Outside. All this year long, to me, The snow-clad city's been a massive 40Monument to your memory.</p>
--	---

چهره‌ات را به سوی پروردگارت گرداندی.
از اینجا بر زمین در آرزوی او بودی،
هنگامی که در آن روزها آنان بر خاک
هنوز تو را ارج نمی‌گذاشتند.

دسامبر ۱۹۴۳



Litsom povernutaya k bogu,
Ty tyanesh'sya k nemu s zemli,
Kak v dni, kogda tebe itoga
Esche na nej ne podveli.

With your face turned to meet your Maker.
You yearn for Him from here on Earth,
As in the days when those upon it
Were yet to appreciate your worth.

1943

Translated by Alex Miller



۱۵. هملت

هممه فرو نشست؛ بر صحنه وارد شدم.
می‌کوشم، ایستاده در میان در،
تا در طنینهای دوردست کشف کنم
آنچه را سالهای نورسیده ممکن است نگه داشته باشد.

ظلمات شبانه با یک هزار
دوربین بر من متمرکز می‌شود.
این قدح را بگیر، ای پدر Abba Father،
هر چیزی برای تو شدنی است.

15. Gamlet

Gul zatih. YA vyshel na podmostki.
Prislonyas' k dvernomu kosyaku,
YA lovlyu v dalekom otgoloske,
CHto sluchitsya na moem veku.

5Na menya nastavlen sumrak nochi
Tsyach'yu binoklej na osi.
Esli tol'ko mozjno, avva otche,
CHashu etu mimo pronesi.

15. Hamlet

The murmurs ebb; onto the stage I enter.
I am trying, standing in the door,
To discover in the distant echoes
What the coming years may hold in store.

5The nocturnal darkness with a thousand
Binoculars is focused onto me.
Take away this cup, O Abba Father,
Everything is possible to Thee.

نقش‌های خیره‌سرنهات را می‌پسندم،
و برای بازی کردن نقشم خشنودم.
اما درام دیگری در شرف اجرا است،
و، این بار، آه مرا معذور بدار.

اما طرح این بازی محتوم است،
و آخر کار بی‌برگرد به انجام می‌رسد.
من تنها هستم؛ همه‌ی پیرامونم غرقه در سالوسگری است:
زندگانی‌گردشی در دشت نیست.

<p>YA lyublyu tvoj zamysel upryamyj 10I igrat' soglasen etu rol'. No sejchas idet drugaya drama, I na etot raz menya uvol'.</p> <p>No produman rasporyadok dejstvij, I neotvratim konets puti. 15YA odin, vse tonet v farisejstve. ZHizn' prozhit' — ne pole perejti.</p>	<p>I am fond of this Thy stubborn project, 10And to play my part I am content. But another drama is in progress, And, this once, O let me be exempt.</p> <p>But the plan of action is determined, And the end irrevocably sealed. 15I am alone; all round me drowns in falsehood: Life is not a walk across a field.</p>
---	--

1946

Translated by Lydia Pasternak Slater

۱۶ . باد

من دیگر نیستم اما تو هنوز زندگی می‌کنی،
و باد، نالان و شکوه‌گر،
خانه و جنگل را می‌جنباند،
نه یکی یکی صنوبربنان تک افتاده را
هبل سراسر درختزار را، همهی درختان را با هم،
با همهی مسیر دوردست و گسترده،
مانند کرجیهای بی‌بادبان در هوای طوفانی
هنگامی که در هوری لنگر انداخته و می‌لمند.
و این نه از غروری گستاخانه است
نه از غضبی بر بی‌حرمتی کورکورانه،
بل لالایی را آماده می‌سازد
برای تو با واژگانی از اندوه و شوق،

16. Veter

YA konchilsya, a ty zhiva.
I veter, zhaluyas' i placha,
Raskachivaet les i dachu.
Ne kazhduyu sosnu ot del'no,
5A polnost'yu vse dereva
So vseyu dal'yu bespredel'noj,
Kak parusnikov kuzova
Na gladi buhty korabel'noj.
I eto ne iz udal'stva
10Ili iz yarosti bestsel'noj,
A chtob v toske najti slova
Tebe dlya pesni kolybel'noj.

16. Wind

I am no more but you live on,
And the wind, whining and complaining,
Is shaking house and forest, straining
Not single fir trees one by one
5But the whole wood, all trees together,
With all the distance far and wide,
Like sail-less yachts in stormy weather
When moored within a bay they lie.
And this not out of wanton pride
10Or fury bent on aimless wronging,
But to provide a lullaby
For you with words of grief and longing,

1953

Translated by Lydia Pasternak Slater

۱۷. شب سفید

دارم به خاطره‌ی زمانهای بس دور می‌اندیشم،
خاطره‌ی خانه‌ای در میدان پترزبورگ Petersburg Quarter.
از استپزار استان کورسک Kursk Province آمده بودی،
خاطره‌ی دختر مادری نه خیلی توانگر.

هعالی بودی، ستایشگران زیادی داشتی.
در آن شب سفید دوردست نشسته بودیم
بر آستانه‌ی پنجره، می‌نگرستیم از آن بلندا
بر نمای جنگنده‌وار شهر.

17. Belaya noch'

Mne dalekoe vremya mereschitsya,
Dom na storone Peterburgskoj.
Doch' stepnoj nebogatoj pomeschitsy,
Ty - na kursah, ty rodom iz Kurska.

5Ty - mila, u tebya est' poklonniki.
Etoj beloyu noch'yu my oba,
Primostyas' na tvoem podokonnike,
Smotrim vniz s tvoego neboskreba.

17. White Night

I keep thinking of times that are long past,
Of a house in the Petersburg Quarter.
You had come from the steppeland Kursk
Province,
Of a none-too-rich mother the daughter.

5You were nice, you had many admirers.
On that distant white night we were sitting
On your window-sill, looking from high on
On the phantom-like scene of the city.

چراغهای خیابان را، مانند پروانه‌های توری لرزان،
/ خنکای بامدادی می‌سود.
واژه‌های نرم، هنگامی که قلبم را بر تو می‌گشودم،
در پیشمان همانند چشم‌اندازهایی خوابالود بودند.

با صداقتی خاکسارانه تعهد می‌دادیم
به همان راز گنگ
/ هنگامی که تیررس شهر می‌گسترید بی‌سرانجام
دور در آن سوی نوا، در سراسر مسیرها.

در آن برهوت پرت حصین،
پیچیده در هوای اثیری شامگاه بهاری،
بیشه‌زار جنگل و ترکه‌های انبوه می‌لرزیدند
/ با رجزخوانی تندر آسای بلبان دیوانه.

طنین چهچه‌های کاهل غوغا به پا کرد،
و آوای این خوشنوا بی‌آلایش
در افشاند پریشانی، و شادابی‌ای مسرور
در ژرفنای بوت‌ه‌زار شیفته.

<p>Fonari, tochno babochki gazovye, 10Utro tronulo pervoyu drozh'yu. To, chto tiho tebe ya rasskazyvayu, Tak na spyaschie dali pohoze!</p> <p>My ohvacheny toyu zhe samoyu Orobelayu vernost'yu tajne, 15Kak raskinuvshijsya panoramoyu Peterburg za Nevoyu beskrajnej.</p> <p>Tam vdali, po dremuchim urochischam, Etoj noch'yu vesenneyu belo Solov'i slavoslov'em grohochuschim 20Oglashayut lesnye predely.</p> <p>Oshaleloe schelkan'e katitsya. Golos malen'koj ptichki ledaschej Probuzhdaet vostorg i sumyatitsu V glubine ocharovannoj chaschi.</p>	<p>The street-lamps, like gauze butterflies fluttering, 10Had been touched by the chill of the morning. My soft words, as I opened my heart to you, Matched the slumbering vistas before us.</p> <p>We were plighted with timid fidelity To the very same nebulous mystery 15As the cityscape spreading unendingly Far beyond the Neva, through the distances.</p> <p>In that far-off impregnable wilderness, Wrapped in springtime twilight ethereal, Woodland glades and dense thickets were quivering 20With mad nightingales' thunderous paeans.</p> <p>Crazy resonant warbling ran riot, And the voice of this plain-looking songster Sowed derangement, ecstatic delight In the depth of the mesmerised copsewood.</p>
--	--

۲۵ به سوی این تکه‌های شبانه، زائری پابره‌نه،
راه را در امتداد گودالها و نرده‌ها یافت.
بر آستانه‌ی پنجره‌مان، به دنبال آن بندگردان‌خوانی،
رشته‌ی رازگوییهای نجاگرمان پیدا شد.

به واژه‌های این گفتگوی طنین‌انداز
۳۰ در طاقهایی فراسوی پرچینهای بلند
گسترده شاخه‌های سیب و گیلان
پیچان در جامه‌های سفید مرواریدگون.

و درختان، مانند بسیاری جنگنده‌ی پریده‌رنگ،
برای خدافظی دست می‌جنبانند، در امتداد جاده‌های هوکنان،
۳۶ به سوی شب سفید White Night ، آن افسونگر دیده‌ور،
که اکنون به سوی مناطق شمالی North Regions باز پس می‌رفت.

<p>25V te mesta bosonogoyu strannitsej Probiraetsya noch' vdol' zabora, I za nej s podokonnika tyanetsya Sled podslushannogo razgovora.</p> <p>V otgoloskah besedy uslyshanoj 30Po sadam, ogorozhennym tesom, Vetvi yablonevye i vishennye Odevayutsya tsvetom belesym.</p> <p>I derev'ya, kak prizraki belye, Vysypayut tolpoj na dorogu, 35Tochno znaki proschal'nye delaya Beloj nochi, vidavshej tak mnogo.</p>	<p>25To those parts Night, a barefoot vagabond, Stole its way along ditches and fences. From our window-sill, after it tagging, Was the trail of our cooed confidences.</p> <p>To the words of this colloquy echoing 30In the orchards beyond the tall palings Spreading branches of apple and cherry trees Swathed themselves in their pearly-white raiment.</p> <p>And the trees, like so many pale phantoms, Waved their farewell, along the road thronging, 35To White Night, that all-seeing enchanter, Who was now to North Regions withdrawing.</p>
---	--

1953

Translated by Raissa Bobrova

۱۸ . مریم خجسته. I

هنگامی که شب فرا می‌رسد، به دیدار هم می‌آییم.
پشیمانی خاطراتم را زنده می‌کند.
دیوهای گذشته ستیزه می‌جویند،
و قلبم را در می‌آورند و از هم می‌گسلند،
هگناه، فجور و دیوانگی و گول،
وقتی که برده‌ی کامجویی مردان بودم
و خیابان مأوایم بود.

18. Magdalina. I

CHut' noch', moj demon tut kak tut,
Za proshloe moya rasplata.
Pridut i serdtse mne sosut
Vospominaniya razvrata,
5Kogda, raba muzhskih prichud,
Byla ya duroj besnovatoj
I ulitsej byl moj priyut.

18. Mary Magdalene. I

As soon as night descends, we meet.
Remorse my memories releases.
The demons of the past compete,
And draw and tear my heart to pieces,
5Sin, vice and madness and deceit,
When I was slave of men's caprices
And when my dwelling was the street.

سکوت مرگبار دور نیست؛
تنها مجالی اندک می‌باید،
۰ / تا آن امر چاره‌ناپذیر باز ماند.
اما بر لبه‌ای، پیش از آنکه آنها پراکنده شوند،
در پیشگاهت زندگی‌ام را درهم می‌شکنم،
گویی جامی مرمین را.

آه سرنوشتن چگونه خواهد بود
۰ / اینک، آموختار و ناجی‌ام،
بی آنکه جاودانگی چشم به راهم باشد
پشت میز، همان گونه که قربانی
تازه‌وارد کردار گذشته‌ام!
اما گناه اکنون بر ایمن چه معنایی دارد،
۰ / و مرگ، و جهنم، و گوگرد سوزان،
هنگامی که، مانند قلمه‌ای بر درختی،
من - نزد هر کسی که می‌نگرد -
بالیده‌ام درون عضو زنده‌ی تو
در اشتیاق بیکرانم؟

<p>Ostalos' neskol'ko minut, I tish' nastupit grobovaya. <i>10</i>No, ran'she chem oni projdut, YA zhizn' svoyu, dojdya do kraya, Kak alavastrovjyj sosud, Pered tobouy razbivayu.</p> <p>O, gde by ya teper' byla, <i>15</i>Uchitel' moj i moj spasitel', Kogda b nochami u stola Menya by vechnost' ne zhdala, Kak novyj, v seti remesla Mnoj zavlechennyj posetitel'.</p> <p><i>20</i>No ob'yasni, chto znachit greh, I smert', i ad, i plamen' sernyj, Kogda ya na glazah u vseh S toboj, kak s derevom pobeg, Sroslas' v svoej toske besmernoj.</p>	<p>The deathly silence is not far; A few more moments only matter, <i>10</i>Which the Inevitable bar. But at the edge, before they scatter, In front of Thee my life I shatter, As though an alabaster jar.</p> <p>O what might not have been my fate <i>15</i>By now, my Teacher and my Saviour, Did not eternity await Me at the table, as a late New victim of my past behaviour!</p> <p><i>20</i>But what can sin now mean to me, And death, and hell, and sulphur burning, When, like a graft onto a tree, I have-for everyone to see- Grown into being part of Thee In my immeasurable yearning?</p>
--	--

۲۵ هنگامی که فشرده در برابر زانوانم می‌گذارم
پای گرانبهایت را، و زاری می‌کنم، نومیدوار،
شاید دارم می‌آموزم در آغوش بگیرم
رویهی چهارسوی زمخت صلیب را؛
و، وامانده، همهی وجودم می‌جنبید
۳۰ به جانب تو. خاکسپاریات آماده است.

25Kogda tvoi stopy, Isus,
Opershi o svoi koleni,
YA, mozhet, obnimat' uchas'
Kresta chetyrehgrannyj brus
I, chuvstv lishayas', k telu rvus',
30Tebya gotovya k pogreben'yu.

* * *

25When pressed against my knees I place
Thy precious feet, and weep, despairing,
Perhaps I'm learning to embrace
The cross's rough four-sided face;
And, fainting, all my being sways
30Towards Thee, Thy burial preparing.

* * *

۱۹. مریم خجسته. II

مردم خانه‌هایشان را پاکیزه می‌کنند پیش از جشن.
ازدحام خیابان پا می‌کشم
در پیشگاه تو بر زانویم می‌خزم
و با مر myrrh پای مقدست را روغن می‌مالم.

هکور مال، نمی‌توانم کفشهایت را بیابم
در اشکهایی که با آهه‌ایم می‌جوشند.
طره‌های بی‌تابم، پریشان،
مانند شم‌دی زمخت بر چشمانم آویختند.

19. Magdalina. II

U lyudej pred prazdnikom uborka.
V storone ot etoj tolchei
Obmyvayu mirom iz vederka
YA stopy prechistye tvoi.

5SHaryu i ne nahozhu sandalij.
Nichego ne vizhu iz-za slez.
Na glaza mne pelenoj upali
Pryadi raspustivshihsy volos.

19. Mary Magdalene. II

People clean their homes before the feast.
Stepping from the bustle of the street
I go down before Thee on my knees
And anoint with myrrh Thy holy feet.

5Groping round, I cannot find the shoes
For the tears that well up with my sighs.
My impatient tresses, breaking loose,
Like a pall hang thick before my eyes.

پایت را بر دامنم می‌گذارم،
۰ / و با اشکهای گرم دیدگانم پاک می‌شویم،
در گیسوانم پای گرانبهایت را می‌پیچانم،
و رشته‌ی مرواریدهایم را پیرامون آنها می‌بندم.

اکنون آینده را جزء به جزء می‌بینم،
گویی در پروازت متوقف شده بود.
۰ / مانند سیبل sibyl هذیان‌گو، می‌توانستم بگویم
چه روی خواهد داد، چگونه آن همه خواهد بود.

فردا پرده‌ها در معبد خواهند افتاد،
جداگانه گروهی بیمناک خواهیم ساخت،
و زمین خواهد آشفست – شاید از اندوه
۰ / و از دریغ بر قلب رنجورم.

استواران آن گاه آماده می‌شوند و گام بر می‌دارند
هم‌سوی تپ‌وتاپ پاشنه‌ها و قدم‌رویی سنگین،
و صلیب به آسمان خواهد رسید
مانند فواره‌ی آب بر فراز سرمان.

<p>Nogi ya tvoi v podol uperla, 10Ih slezami oblila, Isus, Nitkoj bus ih obmotala s gorla, V volosy zaryla, kak v burnus.</p> <p>Buduschee vizhu tak podrobno, Slovno ty ego ostanovil. 15YA sejchas predskazyvat' sposobna Veschim yasnoviden'em sivill.</p> <p>Zavtra upadet zavesa v hrame, My v kruzhok sob'emsya v storone, I zemlya kachnetsya pod nogami, 20Mozhet byt', iz zhalosti ko mne.</p> <p>Perestroyatsya ryady konvoya, I nachnetsya vsadnikov raz'ezd. Slovno v buryu smerch, nad golovoyu Budet k nebu rvat'sya etot krest.</p>	<p>I take up Thy feet onto my lap, 10Wash them clean with hot tears from my eyes, In my hair Thy precious feet I wrap, And my string of pearls around them tie.</p> <p>I now see the future in detail, As if it were stopped in flight by Thee. 15Like a raving sibyl, I could tell What will happen, how it will all be.</p> <p>In the temple, veils will fall tomorrow, We shall form a frightened group apart, And the earth will shake-perhaps from sorrow 20And from pity for my tortured heart.</p> <p>Troops will then reform and march away To the thud of hoofs and heavy tread, And the cross will reach towards the sky Like a water-spout above our heads.</p>
--	--

۲۵ کتار صلیب، بر خاک فرو خواهیم افتاد،
لبه‌ایم را چندان می‌گزم تا خون بریزند.
بر صلیب، دستانت از هم خواهند گشود-
آن سان گسترده تا یکسره جهان را در بر گیرد.

از برای کیست این، این شکوه و این کشمکش؟
۳۰ از برای کیست این، این عذاب و این قدرت؟
آیا بسنده نیست روحها بر زمین، و زندگانیها؟
آیا بسنده نیست شهرها، هورها و بلندیها؟

اما سه روز- چنین روزها و شبهایی سپری خواهند شد-
آنها مرا با چنین هراس در هم شکننده‌ای می‌آکنند
۳۵ که حقیقت سرور آمیز را خواهیم دید، سرانجام:
می‌دانم مسیح دیگر بار زنده بر خواهد خواست.

<p>25Broshus' na zemlyu u nog raspyat'ya, Obo mru i zakushu usta. Slishkom mnogim ruki dlya ob'yat'ya Ty raskinesh' po kontsam kresta.</p> <p>Dlya kogo na svete stol'ko shiri, 30Stol'ko muki i takaya mosch'? Est' li stol'ko dush i zhiznej v mire? Stol'ko poselenij, rek i rosch?</p> <p>No projdut takie troe sutok I stolknut v takuyu pustotu, 35CHto za etot strashnyj promezhutok YA do voskresen'ya dorastu.</p>	<p>25By the cross, I'll fall down on the ground, I shall bite my lips till I draw blood. On the cross, your arms will be spread out- Wide enough to hug the whole wide world.</p> <p>Who's this for, this glory and this strife? 30Who's this for, this torment and this might? Are there enough souls on earth, and lives? Are there enough cities, dales and heights?</p> <p>But three days-such days and nights will pass- They will fill me with such crushing dread 35That I'll see the joyous truth, at last: I shall know Christ will rise from the dead.</p>
---	--

۲۰. جاده

در فرودست آبکند، پس به پیش
در بالای خاکریز رو به قله،
باریکه‌ی جاده می‌دود مارپیچ
وسط جنگل و دشت بی مانعی.

هبا همه اصول مرایا
پیچهای بزرگراه خوش‌نما
در میان دشت، در میان مرغزار،
نه برانگیخته غبار، نه گیر افتاده در گل و شل.

20. Doroga

To nasyp'yu, to glub'yu loga,
To po pryamoj za povorot
Zmeitsya lentoyu doroga
Bezostanovochno vpered.

5Po vsem zakonam perspektivy
Za pridorozhnye polya
Begut moschenye izvivy,
Ne slyakotyia i ne pylya.

20. The Road

Down into the ravine, then forward
Up the embankment to the top,
The ribbon of the road runs snaking
Through wood and field without a stop.

5By all the precepts of perspective
Well-surfaced highway windings rush
Among the fields, among the meadows,
Not raising dust, nor stuck in slush.

برک‌های آرمیده دم‌دست اما ناانگاشته
ه / (که در آن اردکی با جوجه‌ها شنا می‌کند)،
جاده دیگر بار به پیش اوج می‌گیرد
از میان بُری و آب‌بند را جا می‌گذارد.

حالا- پایین دوباره سرازیری آن را جلو می‌اندازد،
حالا- رو به بالا، در سنیغی،
ه / زندگی، انگار یعنی
همه عمر به بالا و به پیش جان کندن.

در سراسر هزاران ناشنیده‌ی خیالی،
در سراسر زمانها و سرزمینها، فراز و فرود،
در سراسر چاره‌جوییها و موانع می‌شتابد
ه / سختدلانه، نیز، به سوی دروازه‌ای؛

و این است به سر آوردن سرشارترینت،
آرمودی همه را- در میهن، خارج-
درست همان گونه که چشم‌انداز اکنون جان می‌گیرد
کنار پیچ و خمهای جاده.

<p>Vot put' perebezhhal plotinu, 10Na prud ne posmotrevshi vbok, Kotoryj vyvodok utinyj Pereplyvaet poperek.</p> <p>Vpered to pod goru, to v goru Bezhit pryamaya magistral', 15Kak razve tol'ko zhizni v poru Vse vremya rvat'sya vverh i vdal'.</p> <p>CHrez tysyachi fantasmagorij, I mestnosti i vremena, CHerez pregrady i podspor'ya 20Nesetsya k tseli i ona.</p> <p>A tsel' ee v gostyah i doma - Vse perezhit' i vse projti, Kak ozhivlyayut dal' izlomy Mimoiduschego puti.</p>	<p>The peaceful pond nearby ignoring 10(On which a duck with ducklings swam) The road once more is forward soaring On having crossed and left the dam.</p> <p>Now-down a slope again it hastens, Now-on and upwards, in a climb, 15As only life, maybe, is meant to Strain up and onward all the time.</p> <p>Through thousands of unheard-of fancies, Through times and countries, climb and fall, Through helps and hindrances it races 20Relentless, too, towards a goal;</p> <p>And this is to have lived your fullest, Experienced all-at home, abroad- Just as the landscape now is livened By twists and turnings of the road.</p>
---	---

1957

Translated by Lydia Pasternak Slater

۲۱. هر چیزی را می‌کاوم تا بر گیرم....

هر چیزی را می‌کاوم تا بر گیرم
اساس را:
پسند روزانه، وظیفه‌ی روزانه،
احساس را.

هژرف یافتن سرشت گذشته،
بنیانهای نخستین،
معما، قلبهای باطنی،
تعبیر.

21. Vo vsem mne hochetsya dojti

Un livre est un grand cime-
tiere ou sur la plupart des
tombes on ne peut plus lire
les noms effaces.

*Marcel Proust**

* * *

Vo vsem mne hochetsya dojti

Do samoj suti.

V rabote, v poiskah puti,

V serdechnoj smute.

5Do suschnosti protekshih dnejj,

Do ih prichiny,

Do osnovanij, do kornejj,

Do serdtseviny.

21. In everything I seek to grasp

Un livre est un grand cime-
tiere ãu sur la plupart des
tombes on ne peut plus lire
les noms effaces.

*Marcel Proust**

* * *

In everything I seek to grasp

The fundamental:

The daily choice, the daily task,

The sentimental.

5To plumb the essence of the past,

The first foundations,

The crux, the roots, the inmost hearts,

The explanations.

و با گشودن بافته‌ی سرنوشت،

ه / شاهد حوادث،

زیستن، عشق ورزیدن و

تأمل

و کشف.

آه، اگر مهارتی داشتیم فقط بسنده بود

یافتن قالبی،

ه / تا در هشت مصرع بشکافم

پاره‌های شوریدگی را.

می‌نوشتیم از گناهان، میوه‌ی ممنوعه،

از سایه‌های اتفاقی یافته؛

از عزیمت‌های شتابزده،

ه / از پنجه‌ها، از آرنج‌ها.

تعریف کن قانون و منشأش را،

با اصطلاحات قضایی،

تکرار کن نامهایی را که شکوه می‌بخشند،

و سرآغازها را.

<p>Vse vremya shvatyvaya nit' 10Sudeb, sobytij, ZHit', dumat', chuvstvovat', lyubit', Svershat' otkryt'ya.</p> <p>O, esli by ya tol'ko mog Hotya otchasti, 15YA napisal by vosem' strok O svojstvah strasti.</p> <p>O bezzakon'yah, o grehah, Begah, pogonyah, Nechayannostyah vpopyhah, 20Loktyah, ladonyah.</p> <p>YA vyvel by ee zakon, Ee nachalo, I povtoryal ee imen Initsialy.</p>	<p>And, puzzling out the weave of fate, 10Events observer, To live, feel, love and meditate And to discover.</p> <p>Oh, if my skill did but suffice After a fashion, 15In eight lines I'd anatomize The parts of passion.</p> <p>I'd write of sins, forbidden fruit, Of chance-seized shadows; Of hasty flight and hot pursuit, 20Of palms, of elbows.</p> <p>Define its laws and origin In terms judicial, Repeat the names it glories in, And the initials.</p>
---	---

۲۵ تاروپود شعرم را می‌کشم تا شکلی بگیرد
مانند باغی آراسته:
لیموترشها بشکفند در پایین هیره،
دیوارپوشی دوتا.

شعرم خاریشته‌ی تازه چیده را بر می‌دمد،
۳۰ رزها و چمنزارها را
نعناع و علف خشک تازه چیده و جگن را،
غرش تندر را.

همان گونه که چاپین Chopin زمانی در قطعه‌هایش
معجزه‌آسا جادو کرد
۳۵ پارکها، بیشه‌ها، مزارها و خلوتگاهها را-
بیگانه‌ای زنده.

لحظه‌ی پیروزی رسید
میان تفریح و عذاب....
زه آوازخوان لرزلرزان کش آورد،
۴۰ کمان سرسخت خمید.

<p>25YA b razbival stihi, kak sad. Vsej drozh'yu zhilok TSveli by lipy v nih podryad, Gus'kom, v zatylok.</p> <p>V stihi b ya vnes dyhan'e roz, 30Dyhan'e myaty, Luga, osoku, senokos, Grozy raskaty.</p> <p>Tak nekogda SHopen vlozhil ZHivoe chudo 35Fol'varkov, parkov, rosch, mogil V svoi etyudy.</p> <p>Dostignutogo torzhestva Igra i muka - Natyanutaya tetiva 40Tugogo luka.</p> <p style="text-align: center;">* * *</p>	<p>25I'd sinews strain my verse to shape Like a trim garden: The limes should blossom down the nape, A double cordon.</p> <p>My verse should breathe the fresh-clipped hedge, 30Roses and meadows And mint and new-mown hay and sedge, The thunder's bellows.</p> <p>As Chopin once in his etudes Miraculously conjured 35Parks, groves, graves and solitudes- A living wonder.</p> <p>The moment of achievement caught Twixt sport and torment... A singing bowstring shuddering taut, 40A stubborn bow bent.</p> <p style="text-align: center;">* * *</p>
--	---

*Kniga - eto bol'shoe kladbische, gde na mnogih plitah uzh ne prochest' stershiesya imena. Marsel' Prust
(fr.).

1956

Translated by Avril Pyman

۲۲. وقتی هوا روشن می‌شود

دریاچه مانند سینی سترگی بود.
فراسو- توده‌های ابر،
مانند رشته‌کوه‌های عبوس و فروزنده‌ای
بر افق صف می‌بندند.

هو با نوری که تند دگرگون می‌شود،
چشم‌انداز هیچ وقت یکسان نمی‌ماند.
لحظه‌ای پوشیده در سایه‌های دوده‌آگین،
و آن گاه- درختان یکسر بر می‌افروزند.

22. Kogda razgulyaetsya

Bol'shoe ozero kak blyudo.
Za nim - skoplen'e oblakov,
Nagromozhdennyh belo j grudoj
Surovyh gornyh lednikov.

5Po mere smeny osveschen'ya
I les menyaet kolorit.
To ves' gorit, to cherno j ten'yu
Nasevshe j kopoti pokryt.

22. When It Clears Up

The lake is like a giant saucer;
Beyond-a gathering of clouds;
Like stern and dazzling mountain-ranges
Their massif the horizon crowds.

5And with the light that swiftly changes,
The landscape never stays the same.
One moment clad in sooty shadows,
The next-the woods are all aflame.

آن گاه، پس از روزهای بارانی،
/ پرده‌ی سنگین را می‌کشند،
چه شاداب است آسمان، از هم شکافته!
چه شکوهمندانه است مرغزار.

باد فرو می‌نشیند، دوردست می‌درخشد،
و آفتاب بر علفزار می‌گسترده؛
/ شاخ و برگ بخارآلود فرا می‌تابد
مانند شکلهایی بر شیشه‌ی رنگارنگ پنجره.

آن گاه از پنجره‌های تنگ کلیسا
در تاجهای درخشنده، بر بالهای گسترده
درون زمان خیره می‌نگرند در شب‌زنده‌داری بدون خوابشان
/ قدیسان، راهبان، پیامبران، فرشتگان، شاهان.

جهان پهناور خود یکسره کلیسایی جامع است؛
من داخل ایستادم، هوا آرام است،
و از دورادور گاهی می‌رسد
طنینی زموری.

<p>Kogda v ishode dnei dozhdlivyh 10Mezh tuch proglyanet sineva, Kak nebo prazdnichno v proryvah, Kak torzhestva polna trava!</p> <p>Stihaet veter, dal' raschistiv. Razlito solntse po zemle. 15Prosvechivaet zelen' list'ev, Kak zhivopis' v tsvetnom stekle.</p> <p>V tserkovnoj rospisi okonnits Tak v vechnost' smotryat iznutri V mertsayuschih ventsah bessonnits 20Svyatye, shimniki, tsari.</p> <p>Kak budto vnutrennost' sobora - Prostor zemli, i chrez okno Dalekij otgolosok hora Mne slyshat' inogda dano.</p>	<p>When, after days of rainy weather, 10The heavy curtain is withdrawn, How festive is the sky, burst open! How full of triumph is the lawn!</p> <p>The wind dies down, the distance lightens, And sunshine spreads upon the grass; 15The steaming foliage is translucent Like figures in stained-window glass.</p> <p>Thus from the church's narrow windows In glimmering crowns, on spreading wings Gaze into time in sleepless vigil 20Saints, hermits, prophets, angels, kings.</p> <p>The whole wide world is a cathedral; I stand inside, the air is calm, And from afar at times there reaches My ear the echo of a psalm.</p>
--	---

۱۲۰/درشکه‌های پیاده

۲۵ دنیا، طبیعت، سرشت جهان،
با لرزیدنی پنهان، به سوی پایان،
من خویشکاری دیرپا و نافذ تو را
در اشکهای خوشبختی پذیرا می‌شوم.

۱۹۵۶



<p>25Priroda, mir, tajnik vselennoj, YA sluzhbu dolguyu tvoyu, Ob'yatyj drozh'yu sokrovennoj, V slezah ot schast'ya otstoyu.</p>	<p>25World, Nature, Universe's Essence, With secret trembling, to the end, I will thy long and moving service In tears of happiness attend.</p>
--	---

1956

Translated by Lydia Pasternak Slater



آمادہ بودم. باور نمی کردم شبگیر
شاپور احمدی



آماده بودم. باور نمی‌کردم شبگیر

آماده بودم. باور نمی‌کردم شبگیر
قلاده‌ای دریده بر گردنم بیاویزد.
اسفنج گندبوی ابرها
سر انجام بی هیچ تکانی
هتیره و تار ایستاد.

سرپنجه‌های خشکت
دو پای هاشوردار مرغی بودند
و ریزماهیهای خونالود
زیر پوستت می‌لغزیدند.

۰ / آن روز به هم می‌خوردم
از جوهر جیوه‌ای گونه‌ات
که شکفته و آتشین بود.

آن نخستین چیز کدام است
تا خود را از اول پردازم؟

۵ / در آستانه‌ی درهم پگاه
عرق پیش سرم را
دردمندانه ندیده می‌گرفتم.
یک امشب نمی‌توانم با خود بسازم.
برق چشمهایم را در حوض کهن یافتم.
۰ / سکوت در آسمان زنگی پهناور شد.
تیغ هر برج پوستم را کند.
نم پس نمی‌دادم.
بر خُلاب ژرف ایستادم.
آخرین برج، بی‌خیال
۵ / بر کله‌ی کم‌مویم چرخید.
یکه آرنجها را آب کشیدم.

به بانگ اول، دمق
نیمه‌کاره خود را رها کردم.
نفس خواهد آرمید، می‌گویند
۳۰ پس از ستردن دندانها
و کشکول نازنین.

در سینه، صنوبرت می‌دانم
چند سالی تپید.
در پیاله‌ی بیمناک صبحگاهی
۳۵ چشم خواباندی به کمانه‌های گوشتی‌ات.
دوباره به هم ریختم.
پیشانی را بر کنام سردمان ساییدم.
پس از چل سال
از گرمابه‌ی سنگی بیرون خزیدیم.
۴۰ ایمان آوردیم و به دست و پای
سایه‌های ماه افتادیم.
به جان یکدیگر سوگند یاد کردیم.
سر پا به شیارهای خدشه‌ناپذیر خیره شدیم.
صورت‌م یک‌و‌ر لحظه‌ای

۴۵ روزنهی ستاره‌دار را نگریست.
به‌یقین به سرپنجه‌های فیروزه‌ای نیاویختیم.
ترس داشتیم مبادا به بانگ نخست
همه‌ی وزنت بیفسرد.
خوب می‌فهمی، سر صبح
۵۰ نرّم و سرد، در سپیده‌دم
یک‌تیکه سنگ خواهی شد.
دوباره خواهم شکافت
به گاه اول
و شاید پیشتر
هه‌گشنه و نادان
و آن نخستین چیز را می‌جویم.
ندانسته به زخمگاههای کهنه
افسوس خوردیم.
شتابناک باور نمی‌کردم شبگیر
۶۰ قلاده‌ی آویخته بر گردنم
بدرد. آماده بودم.

شهریور ۱۳۷۸

به همین قلم / شعر

۱. ویرانشهر
یکم. شوخیهای ناگوار
دوم. متنها
سوم. بازگویی شوخیها و متنها
۶۱-۶۶ (و ۶۸)
۲. پادشاهنامه
یکم. دیباچه: آب و گل عشق
دوم: متن: پادشاهنامه‌گردانی
سوم: پیوست: شعرهای مشکوک و الحاقی
۶۷-۷۶ گردانی
۳. کارنامه‌ی قهوه‌ای
یکم. آن پاره‌ی دیگر
دوم. دیوآمیزی بی‌انجام
سوم. پیشگویی زمان اکنون
۷۷-۷۸ و کبود
۴. کجنوشتار
یکم. زندگی نابجای هنرمند
دوم. تته‌پته‌نگاری
سوم. واپسینشمار
۷۹-۸۰
۵. در حاشیه‌ی متن
یکم. خانه‌ی عنکبوت
دوم. دستنویس غیب‌بین
۸۱-۸۲ الف

۶. سوتک گوشتی که یکم. سوت آشکار و پنهان
۱۳ سنگ شد دوم. کتابچه‌ی سنگی

۷. کالبدخوانی یکم. کالبدخوانی
۱۴-۱۵ دوم. پیوستها

۸. گزیده‌ی هفتگانه
۶۱-۱۵

۹. بندهای پیشکشی فرشته‌ها بر خاکستر و آفتاب
۱۶

۱۰. گاهی خاطره‌ی عشقی اندوهناک از زمانهای اکنون
۱۷

۱۱. دیوها و دلبندهای گونی‌پوشم
۱۱-۱۹

۱۲. بهشت نو
۹۰

۱۳. از عشق و شیاطین دیگر

۹۱

۱۴. دیباجه‌واری چپی و نپرداخته
؟ بر شهربانی کیومرث و نسناسها

به همین قلم / برگردان

۱۵. خرابستان و شعرهای دیگر تی. اس. ایبوت

۸۸ و ۸۲ و ۷۹ و ۶۱

۱۶. سگاه زنانه در زایشگاه و پیرامونش سیلویا پلات

دی ۸۸

۱۷. گاهان ایزدان و اهریمن لی بو و ازرا پاوند و

زمستان ۸۸

۱۸. شاه خاکستری چشم آنا آخامتوا

بهار ۸۹

۱۹. زیبایی نکبتبار بچه‌ها آرتور رمبو
تابستان و مهر ۱۹

۲۰. مرواریدهای استخوانی مارینا تسوه‌تایوا
پاییز ۱۹

۲۱. شعر بی‌قهرمان آنا آخمتوا
بهار ۹۰

۲۲. باده‌پیمایی با اژدها در تموز لی بو
تیر ۹۰

۲۳. آواز پلنگ لیمویی بر نرده‌های غبارآگین روبن داریو
مرداد و شهریور ۹۰ و اندوهگساری ماه ماه ماه

۲۴. آمرزشخوانی آنا آخمتوا
مهر ۹۰

۲۵. لابه‌لای تیغ‌های زمردین جین هیرشفیلد
آبان ۹۰

۲۶. برج فراموشی مارینا تسوه‌تایوا
آذر و دی ۹۰

۲۷. دوپیکر اسیپ ماندلشتام و نیکلای گومیلف
بهمن ۹۰

۲۸. همبازیان گمشده گزیده‌ی شعر جهان
فروردین ۹۱

۲۹. گل سرخ هیچ کس پل سلان
اردیبهشت و خرداد ۹۱

۳۰. جامه‌درانی کاسپارا استامپا
خرداد ۹۱

۳۱. آه، ساعت تلخ زوال گئورگ تراکل
تابستان ۹۱

۳۲. حلزونهای هرزه پس از نیمروز مارینا تسوه‌تایوا
مهر ۹۱

۳۳. سوار بر سرسره‌های پر از کاه نیکلای گومیلف
آبان ۹۱

۳۴. در پوک‌های زمهریر اسیپ ماندلشتام
آذر ۹۱

۳۵. اندام‌های نقره‌ای ما چند نفر نیکلای گومیلف و اسیپ ماندلشتام و مارینا تسوه‌تایوا
دی ۹۱

۳۶. بنفشه‌ها گیوم آپولینر
بهمن و اسفند ۹۱

۳۷. و چشمه‌های گل‌آلودش آنا آخمتوا
فروردین ۹۲

۳۸. پس از یکصد سال و اندی ترانه‌خوانی چند نفره
در ستایش بانویی ناشناس گزیده‌ی شعر روس
بهار و تابستان و پاییز ۹۲

۳۹. درشکه‌های پیاده بوریس پاسترناک
زمستان ۹۲

۴۰. آشوویتس‌نشینان شوم فریدریش هولدرلین و راینر ماریا ریلکه
و پل سلان و گئورک تراکل ؟

۴۱. به دام افکندن شاهباز سفید لی بو
؟

۴۲. خسروانیها فریدریش هولدرلین
؟



سوار بر

سر سره‌های بر

از گاه *Никогой*

Степанович

Тумурѐв

شاپور احمدی

Шапур Ахмад

در یوگه های

زمهر بر

О́сип

Эми́рбеу

Мангелышта́н

شاپور احمدی

Шапур Ахмад

حلز و نهایی هرزه

پست از

نمبر ۹

شاپور احمدی

Марина
Ульяновна
Цветкова

Шапур Ахмад



در شگه های

پیاره

Борис

Леонідович

Пастернак

شاپور احمدی

Шапур Ахмад

و چشمه های گل آلودش

Анна
Андреевна
Горенко

شاپور احمدی

Шапур Ахмад

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.